

قانون دادگری

احمد کسروی

تهران ۱۳۱۲

تهران ۱۳۲۴

تهران ۱۳۵۶

۱۳۸۸

چاپ یکم :

چاپ دوم :

چاپ سوم :

نشر الکترونیکی (اینترنت)

یادداشت ویراینده

الف) درباره خط و زبان این کتاب :

۱- باید دانست که شیوه نگارش (رسم الخط) کنونی جداییهایی با گذشته دارد. ناگزیر چندگونه تغییر در اصل نوشته رویداده که در زیر شرح آنها می آید :

یکم ، واژه هایی مانند « یآوری ای» یا « دوری ای» که اینجا نوشته ایم در متن اصلی بصورت « یآوری» یا « دوری» نوشته بوده و خواننده از روی معنی می بایست دریابد که آن واژه یای « ناشناختگی» (نکره) دارد.

دوم ، واژه هایی مانند « خانه ای» یا « جامه ای» که نوشته ایم در اصل بصورت « خانه» یا « جامه» نوشته بوده. گاهی « یای کوچک روی هاء» هم افتادگی داشته که می بایست از جمله فهمیده گردد.

سوم ، واژه هایی مانند « نامه» یا « مایه» که نوشته ایم در متن « نامه» یا « مایه» بوده و خواننده تلفظ «ی» در آخر واژه را می بایست خود از معنی جمله دریابد.

چهارم ، واژه هایی مانند « خانه ها» یا « نامه ها» که نوشته ایم در متن بیشتر « خانها» و « نامها» نوشته بوده (از دو حرف یکسان پشت هم یکی را می نوشته اند). اینجا هم خواننده میبایست از جمله دریابد که ، خواست برای مثال نه « خانها» بلکه « خانه ها» بوده.

پنجم ، برخی واژه ها در گذشته طور دیگری نوشته میشده که آنها را نیز بشیوه امروزی آورده ایم ، مانند : « نه پندارید» یا « گرفتاراند» که « نپندارید» و « گرفتارند» آورده ایم.

ششم ، برخی واژه ها « سرهم» نوشته می شده مانند « آهنگامست» یا « اینانرا». پاره ای را که خواندندش دشوار بوده جدا نوشته ایم و بشیوه امروزی نزدیک تر آمده ایم.

هفتم ، حرف « ب» در شیوه نگارش پیشین به واژه ها می چسبیده ، مانند « باین» یا « بمردم». اینکار علتی دانشی دارد که نویسنده نیز شرح داده و گاهی برای دوری از اشتباه ، آنرا جدا نوشته اند. جز در برخی جاها ما آنرا به همان حال گذارده ایم.

هشتم ، گویا در آغاز ، چاپخانه ها کاما (ویرگول) نداشته و برای آسانی خواندن از « فاصله» در حروفچینی سود می جسته اند و پس از آنکه آمده و رواج یافته جز در برخی جاها بکار نمیرفته. بجای « فاصله» یا هر جا که کامایی خواندن را آسان گردانیده ما آنرا بجمله افزوده ایم. همین کار را درباره اعراب کرده ایم.

۲- برخی جمله ها را برای تأکید پررنگ نوشته ایم. اینگونه تأکیدها از ماست.

۳- یادداشتهای ویراینده با « و» یا نشانه [] ، از متن اصلی جدا شده.

(ب) : دربارهٔ جُستار این کتاب

نویسندهٔ کتاب ، احمد کسروی ، نخست بار در سال ۱۲۹۸ در بیست و نه سالگی به عدلیهٔ نوپای مشروطه درآمد. در ۱۳۰۱ که آزمایش قضات عدلیه اجباری شد ، امتحان فقه و حقوق و عربی را با رتبهٔ اولی پشت سر گذاشت. چون مأموریت‌های اداری را یکی پس از دیگری با دلیری و کاردانی بانجام می‌رسانید ، ستودگی‌هایش شناخته گردیده مأموریت‌های بیم آوری به او واگذار می شد. او نیز همیشه آغوشش برای پذیرفتن وظایف دشوار باز بود.

یکی از آنها با عنوان رئیس عدلیهٔ زنجان ، او را درگیر ستیزی سخت با ملایان و زورمندان آنجا کرد. پس از آنکه ملایان از کشاکشها و زورنماییها سودی نبرده و چاره ای جز سپر انداختن ندیدند سرانجام عدلیه در آن شهر برپا و استوار گردید. این هنگام او سی و دو ساله بود.

پس از پایان سفر زنجان ، از سوی دادگستری مأموریت یافت تا از قضات قزوین و زنجان آزمون گیرد. برای آمادگی ایشان در این آزمونها کلاسها برپا می کرد و تا می توانست در درس فقه و عربی و قانون بایشان یآوری دریغ نمی داشت.

سپس مأموریت بیمناک خوزستان به او واگذار گردید که با شایستگی بیمانندی بانجام رساند. پس از این فیروزی بزرگ و پیش از آنکه ازو ار جشناسی شود ، افسران رشوه خوار در خوزستان بودن او را در آنجا برنتافته زیر پایش را تهی ساخته و عدلیه را به برداشتن او واداشتند.

پس از دیرزمانی به مدعی العمومی تهران برگزیده شد. از همان آغاز ، باین « انتصاب » بدگمان بود زیرا می دانست که مدعی العموم در دستگاه داور (وزیر دادگستری آن دوره) کسیست که دستور داور و خواهش شهربانی را از قانون جلوتر گیرد. کاری که او هرگز نکرده و نخواستی کرد.

هنوز بیست روز از کار او بعنوان دادستان تهران نگذشته بود که بدگمانیش بجا درآمد : او را بمأموریتی در خراسان فرستادند. نخست بمشهد رفته و مأموریت را بانجام میرساند. سپس با تلگراف او را بشیروان می فرستند. آنجا هم بپرونده رسیدگی شایسته کرده نتیجه را بتهران تلگراف می کند. لیکن از تهران تلگراف کرده او را برای کار دیگری روانهٔ قوچان می کنند. کسروی بار دیگر شکیبایی کرده دم بر نمی آورد. بقوچان رفته آن کار را هم بفرجام می رساند و نتیجه را بتهران تلگراف میکند.

پس از چند تلگرافی که میان عدلیهٔ تهران و او در رفت و آمد بود کسروی دانست که شکیبایی بیش از آن زیانبارست. در مقام دادستانی تهران بکار بازرسی در شهرستانها واداشته شدن چه معنی ای داشت؟! خود را در میدان زورآزمایی و نیرنگ بازیهای داور گرفتار دید. این بود در پاسخ تلگراف آخر از وزارتخانه که نوشته بود : « بی اجازه حرکت نکنید » ، تلگرافی چنین پاسخ داد : « وزارت جلیلهٔ عدلیه بی اجازه حرکت کردم ». سپس از عدلیه و از جایگاه دادستانی تهران بیکبار کناره جویی کرد و پس از این کناره جویی ، بوکالت پرداخت. ...

وکالت را با همان شیوهٔ رادمردی و درستی پیش برد :

در ایران پنداشته شده که وکیل باید دروغ گوید ... ولی من وارونه آنرا دیدم. بسیاری بمن وکالت می دادند تنها برای اینکه این شیوه راستی را پیش گرفته ام. بیش از یکسال در کار وکالت بود که عدلیه دوباره او را بکار بازخواند. یکسال و نیم « رئیس کل محاکم بدایت» بود که در شعبه یکم کار میکرد. سرعت کار در این شعبه زبانزد شده بود. زیرا در یک نشست محاکمه بپایان می رسید. زمان میانگین محاکمات ، بر پایه آمار وزارتخانه در این شعبه ، برای هر محاکمه ۴۲ روز بوده. کسروی میگوید بسیاری از عرضحال ها عادی می بود و لایحه دادن های دو طرف ، زمان می بُرد و در آنسال که این آمار گرفته شده دو بار در سفر بوده وگرنه این زمان بکمتر از ده روز می توانست برسد.

زمانی نیز به « اداره بازرسی کل» رفت و از این رهگذر بقم ، خمین ، گلپایگان ، اراک ، ملایر ، تویسرکان ، همدان ، کرمانشاهان و قصر شیرین و اسد آباد سفر کرد.

این مأموریتها داستانهای تکاندهنده و بس آموزنده ای دارد که برخی از آنها در کتاب ده سال در عدلیه ی او گرد آمده. آخرین آنها *داستان اوین* است که به محکومیت دربار رضاشاهی و بازگردانیدن زمینها به دهقانان اوین انجامید. آن حکم همچون بمبی در پایتخت ترکید و آتش کینه های داور را زبانه زن ساخته تیمورتاش ، وزیر دربار ، و وابستگان ایشان را نیز بدخواهانش گردانید. در هر حال کسروی را « منتظر خدمت» گردانیدند تا پاداش پاکدامنی و پایبندی بقانون و رأیهای بیباکانه اش را دریابد.

کسروی بار دیگر بوکالت رو آورد و تا سال ۱۳۲۲ بوکالت پرداخت و دیگر هیچگاه به دادگستری باز نگردید. او که به جایگاه یک « قاضی زبردستی» رسیده بود درباره برگزیدن پیشه وکالت چنین میگوید :

کسانی بمن ایراد میگیرند که کیف وکالت بزیر بغل گرفته و هر روز در دادگاهها در جلو این میز و آن میز می ایستم. ولی من خود از اینکار بسیار خرسندم. زیرا همین کیف به بغل زدن و در جلو میزهای دفتر و دادگاه ایستادنست که مرا توانا گردانید از چنین آزمایشهایی با پیشانی باز بیرون آیم.^۱

تجربه های گرانبهای زندگانی ، از مردم بودن و در میانشان زیستن و آگاه بودن به رنجها و گرفتاریهای ایشان ، همچنین آشنایی به اوضاع کنونی توده های دیگر در سایه رسانه ها و کتاب ها از سویی و آشنایی بگذشته ایشان از راه پژوهشهای تاریخی از دیگر سو کمک کرد که تصویر کاملی از موضوعات و فرآیندهای اجتماعی کسب کند.

کوششهای اجتماعی او با چاپ کتاب *آیین* در ۱۳۱۱ و بنیادگزاری ماهنامه *پیمان* در ۱۳۱۲ آغاز و تا کشته شدنش در ۱۳۲۴ ادامه داشت. با زمینه ای که پیمان فراهم آورد و با انتشار روزنامه *پرچم* و ده ها کتاب دیگر ، کسروی در مدت کوتاه میان سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ هواداران بسیاری در سراسر

کشور یافته با شتاب چشمگیری می رفت که گامهای مؤثری را در میدان سیاست بردارد. او در روزنامهٔ پرچم و کتاب شیعیگری با طرح چهار پرسش از ملایان که تا دیروز به کنجها خزیده یا جامهٔ ملایی از تن درآورده و آنروزها به پشتیبانی حکومتهای ارتجاع پرور پس از شهریور ۲۰ میدان یافته بتاخت و تاز درآمده بودند، کوشید ایشان را برجای خود بنشاند. پرچم سه بار بازداشت شد و از انتشار شیعیگری و دوازده کتاب دیگر او نیز جلوگیری شد.

در پایان سال ۱۳۲۲ بدستور محسن صدر^۱ وزیر دادگستری آخوند منش و به کینه جویی از کتاب شیعیگری جواز وکالت کسروی را لغو کردند تا در آن تنگنا او را وادار بخاموشی نمایند. .. زهی پندار بیجا! زیرا کسروی مردی نبود که جز بکشته شدن ناگزیر از خاموشی گردد. بماند که او تا آن هنگام گفتارها و کتاب های بسیاری نوشته انتشار داده بود که همیشه ماندگار است و با کشته شدنش هم آن سخنان از میان نمی رود.

کسروی پیمانی در دل داشت که بهر بهایی بسر آید در لشکر حق و نزد ستمدیدگان بازماند و با آنکه این شیوهٔ رفتار نه تنها در عدلیه بسیاری را بدشمنی با او برمی انگیخت بلکه در نگارشهای تاریخ مشروطه (در زمانی که هنوز بسیاری از دست اندرکاران آن جنبش از درباریان و ملایان زنده بودند) و هم بهنگام چاپ اندیشه های بت شکنانه اش تنگنهایی را در زندگانی برای او پدید می آورد، با اینهمه او هرگز ترس و سستی بدل راه نداد و دودل و نومید نگردید. او رنجها کشید و گزندها دید لیکن گامی به عقب نگذاشته مردانه بر سر آن پیمان ایستاد.

سرانجام دستهٔ بدخواهان ایران و پشتیبانان ارتجاع که با هیچ نیرنگ و زوری نتوانسته بود او را از پیمانی که داشت و راهی که آغاز کرده بود بازگرداند، بکینهٔ آشکار گردیدن رازهای نهان و بسته شدن راههای بهره مندی نامشروعشان و بگناه پاکدامنی و درستکاری ای که در اجرای بی ملاحظهٔ قانون در مدت خدمت در عدلیه نشان داد، پاداش کوششهای خستگی ناپذیری که در راه آگاهانیدن مردم بکار بست را در همان دستگاهی که سالها در آن داد ستمدیدگان گرفته، مردان باشکوه را با مردم سادهٔ کوچه و بازار بیک چشم نگریسته رأیهای بیباکانه انشا کرده بود وحشیانه با دریدن و پاره پاره کردن کالبد و ریختن خون او و منشی اش بر روی سنگفرش شعبهٔ هفت بازپرسی کاخ دادگستری داد.

کار دراز مدت هم در جایگاه قاضی و هم بعنوان وکیل، آگاهیهای دامنه دار از تاریخ و فقه و دانستن زبانهای خارجی توأم با باریک بینی ویژه اش به او این امکان را داد که دستگاه دادگستری اروپایی را - رها از خودباختگی - با دیدهٔ انتقادی بررسی کند. در آیین می نویسد:

۱- «قصاب باغشاه» در داستان بتوپ بستن مجلس بفرمان محمدعلیشاه (در دورهٔ استبداد) و نخست وزیر سال ۱۳۲۴ (در دورهٔ دموکراسی)!

ما اگر قانون نداشتیم یا قانونهای اروپا بهتر بود جای ایرادی نبود. ولی سخن در اینست که شرقیان قانونهای آزموده و سنجیده ای را که داشته اند از دست داده بجای آنها قانونهای بیخردانه ای را می گیرند. این خود زبونی است. زبونی ای که هرگز تن درنبايد داد.

او دانست که چنین رفتاری سرچشمه اش در جای دیگریست. او می دید که نویسندگان و جوانان درس خوانده و حتا عامیان همه نیکبها و سرفرازیها را در شیوه زندگانی اروپایی دانسته و بهیچ خطایی در زندگانی ایشان گمان نمی برند. پس در گرفتن عادات و آیین زندگانی و شیوه کشورداری از اروپاییان ، گمان زیان دیدگی به اندیشه شان راه نمی یابد.

ما امروز هم از این گرفتاری پاک رها نگردیده ایم. هنوز هم در دیدگاه انبوه مردم ، سخن درست از غرب تواند بود و بس. اگر در یکی از شئون زندگانی رفتار ما با آنچه غربیان می کنند یکسان نیست و شرقی دچار دودلیست که آیا کدامیک درست است ، دیده می گردد که خودباختگی دست از گریبان شرقی بر نمی دارد و خواه ناخواه کفه غربی سنگینی می کند و سرانجام نتیجه آن می شود که : « غربیان بیعت چنان نمی کنند ، حتماً حکمتی در آن نهفته است». در اندیشه ها نیز چنینست : « همیشه غربیان بهتر می اندیشند و کارشان از روی حساب است». همچنین اگر یک ایرانی کاری نوآورانه کرده و میخواهند درستی آنرا بسنجند گوش به دهان غربی دارند که در اینباره چه می گوید. فراموش نخواهد شد که پیش از آنکه آمریکا به جنگ با عراق و افغانستان درآید چون مردم غربیان را « کار درست» می شمارند با شور شگفتی پیش بینی های جنگی می کردند که آمریکا چنین خواهد کرد و چنان خواهد شد .. چرا چنین می پنداشتند؟.. زیرا بدیده ایشان باور کردنی نبود که آمریکا در حسابهایش اشتباه کند. از نظر ایشان « آمریکاییان در سیاست پنجاه سال آینده را نیز محاسبه می کنند».

بداوری نزد غربیان رفتن هنوز چنان گسترده است که جمهوری اسلامی هم که دعوی استقلال در رأی و اندیشه دارد در ابزارهای تبلیغاتی خود (رادیو و تلویزیون - برای مثال) برای گواه آوردن به اندیشه هایش از سخن غربیان بهره می جوید : « به گفته هانری گربن « فلسفه ملاصدرا فلان ارج و بها را داراست ، « شیمل و نیکلسون درباره مولوی» چنین وچنان گفته اند ، « به گفته گوته شاعر آلمانی» شعر حافظ بهمانست ، « ارنست رنان ایرانیان را به جهت تشیع دارای نبوغ دانسته» ، « به گفته فلان مستشرق اروپایی» دیوان فلان شاعر چنینست ، عرفان بهمان عارف چنانست! اینها ترجیع بندهایی است از « تبلیغات» پانزده بیست ساله اخیر حکومت ملایان که می کوشد نگاهها نه به آینده بلکه به گذشته و بویژه به دوره های زبونی ایران ، به کتابها و شعرهای بازمانده از دوره مغول و میراث شوم آن دوره دوخته گردد.

اگر روزی از راه تاریخ پیش آمده به حساب زیانهای این شیفتگی پردازند و آن را از هر سو بدیده گیرند آن هنگام ژرفای این آلودگی بهتر بدست خواهد آمد.

این روزگار ماست که می دانیم/روپاییگری^۱ هنوز از جوشش نیفتاده ولی در پایان دهه ۱۳۰۰ کار این دلبستگی و شیفتگی به دیوانگی رسیده بود و بدترین زیانها از آن بدست می آمد. اینجا کسروی خاموشی را سزا ندیده با دلیری ویژه خود و با غریو و بانگ بلندی به بیداری ایرانیان کوشید. در سال ۱۳۱۱ در کتاب آیین که در آن روزگار شیفتگی، بلکه دلباختگی و فریفتگی ایرانیان به غرب بچاپ رسید به بت اروپاییگری ضرباتی سخت نواخت چنانکه هیاهوی بزرگی در میان توده درسخواندگان برخاست.

او این حال شیدایی و پاکبختگی را سنگ بزرگی در راه رهایی هم میهنانش می دید :
در سایه دلبستگی به اروپا^۲ مردم از فهم و اندیشه خود چشم پوشیده و برای نیک و بد و راست و کج، ترازو و قاعده ای جز بودن و نبودن در اروپا نمانده بود. یک سخنی که یکی می گفتی بایستی دلیل آورد که در اروپا چنینست و یا چنان نیست و گواهی برای گفته خود از زبان یک پرفسور یا دکتر اروپایی یاد کند، وگرنه کسی گوش ندادی و آن سخن را نپذیرفتی. ... چون نگاه می کردیم... می دیدیم ما هرچه گوئیم چون گوینده اش شرقیست نخواهند ارج نهاد، گذشته از آنکه آنان راهی را که پیش گرفته اند و با آن شور و هیاهو دنبال میکنند، راه پیشرفت و فیروزی می دانند و دیگر نیازی بشنیدن سخن دیگری نخواهند دید و پروا نخواهند نمود، از هر باره خود را ناگزیر می دیدیم که نخست بآن هیاهو پردازیم و آن شور و دیوانگی را خاموش سازیم.^۳

کسروی این شور و دیوانگی را « اروپاییگری» نامید و نخست کسیست که در برابرش دلیرانه بالا افراشت و با آن سخت نبردید. او که خود پا در میان جنبش مشروطه داشت و تاریخ آن را جاودانه کرده بود از لابلای بررسیهای تاریخی دریافت که این دیوانگی نه چیزی بوده که بخود پدید آمده بلکه دستهایی جنبش مشروطه را به آن بیراهه کشانده :

پیشروان این شورش [مشروطه] از ستمکاری دولتیان و زورمندان و از بی نظمی مملکت بجان آمده بودند و جز از عدالت و نظم نمی خواستند و از اروپا جز از چند چیز گرفتن لازم نداشتند. بهرحال اروپاییگری هرگز مقصود نبوده است.

ولی از همان روز نخست دست اروپا در کار بوده و چند تن از سردستانان شورش را با غرض خویش همراه ساخته. گروهی نیز از نادانی بانان پیوسته اند. اینست که عدالت خواهی که بنیاد شورش آن بوده و همه تلاشها و جانبازیها بنام آن می شده ناگهان اروپاخواهی گردیده است. پس از خوابیدن شورش ... بیکبار در هر گوشه ایران نویسندگان و گویندگانی برخاسته که از مردم جز اروپاییگری نمی خواسته اند و در ستایش اروپا از دروغ و گزافه چیزی فرو نگزاده اند.

بگفته اینان اروپا معدن هر نیکی و بهی است و اروپاییان از مرد و زن فرشتگان روی زمینند. سراسر جهان از تمدن بی بهره و این نعمت زندگانی خاص اروپاست که باید از آنجا همراه اتومبیل و سینما

۱- در ستایش غرب راه گزافه پیمودن و پیروی بی چون و چرا از ایشان کردن.

۲- خواست از اروپا سراسر غرب است و در آغاز کتاب آیین (صفحه ۳) این نکته یادآوری شده.

۳- ما چه می خواهیم؟، ۱۳۳۹ ص ۷ و ۱۱

و تئاتر بدیگر سرزمینها پا بگزارد. هرچه در اروپا هست از قوانین و اخلاق و عادات ایرانیان باید بگیرند...

سرانجام سخن بدانجا رسیده که هرچه در اروپاست ستوده و نیکو و هرچه در شرق است نکوهیده و بد. یکی هم پرده از روی مقصود برداشته و بی باکانه گفته: ایرانیان باید از تن و جان و از درون و بیرون اروپایی شوند! ...^۱

آن «چند چیزی» که شرقیان از اروپا لازم داشتند بگیرند را در پیمان چنین می آورد:

می توان گفت ایرانیان پنج رشته را از اروپاییان فراگرفتند:

۱- حکومت مشروطه و زندگانی از روی قانون و دلبستگی بمیهن و جانفشانی در راه توده و برپا کردن اداره ها و شیوه سربازگیری و اینگونه چیزها.

۲- دانشهای نوین از جغرافی و تاریخ و شیمی و ستاره شناسی و ریاضیات و مانند اینها.

۳- بکار انداختن ماشینهای بافندگی و ریسندگی و کشاورزی و افزارسازی و بهره مندی از اختراعاتها.

۴- شور اروپاییگری و لاف تمدن و هابیهوی پیشرفت و حزب سازی و رمان نویسی و اینگونه چیزها.

۵- فلسفه مادی و بدآموزیهای مادیگری و زندگانی را نبرد دانستن و دیگر اندیشه های تند و بیهوده. پیداست که سه رشته نخست نیک و سودمند بوده ... نیز پیداست که دو رشته آخر بد و زیانمند بوده و از هر یکی از آنها در جای خود سخنها رانده ایم.^۲

بدینسان روشنست که سه بند نخست چیزهاییست که باید جلوگیرهایش را برداشت و بروان گردانیدنش کوشید و دو بند آخر آنهاست که باید با آنها نبرد کرد و برانداخت.

کسانی این سخنان را شنیده، نیندیشیده و نسنجیده بپاسخ برخاسته چنین گفته اند: اینها همگی یک «مجموعه» است و نمی توان برای مثال اختراعات و دانشها و دموکراسی را از غرب گرفت ولی از گرفتن دیگر عادات و رفتارها گردن پیچید. این سخن دلیلی همراه ندارد و علتی ندارد بسخن بی دلیل پردازیم. لیکن برای آنکه بی پاسخ هم نماند پیشنهاد می کنیم همین کتاب را با هشجاری بخوانند و ببینند آیا در کنار اختراعات و دانشها و دموکراسی غربی، روان گردیدن این آیین قضایی بهترست یا آنکه در غرب (جز کشورهای انگلوساکسون) رواج دارد. چگونه است که اگر غربی پی به بیهودگی قانونهایش بُرد و آنها را اصلاح کرد آن «مجموعه» بهم نمی خورد و رخنه ای در آن «دستگاه» رخ نمیدهد ولی اگر شرقی خواست بجای آن آیین خود را روان گرداند دچار لغزش شده است؟!

موضوع قانونهای قضایی و شیوه برپایی دادگاهها، در این پنج رشته جایگاه ویژه ای دارد به این معنی که از سویی جزو آنها نیست که باید به روان گردانیدنش کوشید. زیرا در پیش قانون اروپایی

۱- آیین، بخش یکم، ص ۵۳ تا ۵۵، آنکه پرده از روی مقصود برداشته را امروز بنیکی می شناسیم و از کردارش آگاهیم و میدانیم گفتار و رفتار از کجا آب می خورده. او کسی نیست جز سید حسن تقی زاده.

۲- پیمان سال ششم، شماره چهارم، ص ۲۲۱ و ۲۲۲

همه مردم یکسانند و این قاعدهٔ ارجمندیست و باید آن را پاس داشت و به استواریش کوشید. از سویی جزو آنهاست که چون با هاپهوی اروپاییگری همراه آمده باید هوشیار بود و از پیروی چشم و گوش بسته از آن خودداری کرد.

در آیین به قانونهای اروپایی اشاره هایی رفته. بدینسان :

در قرنهای پیش جنبشهایی در اروپا روی داده و در سایهٔ آنها یک رشته قانونهای نیک و سودمند پدید آمده. آیین فرمانروایی غرب [دموکراسی] بسیار خردمندانه است. نیز آزادی مردمان و یکسانیشان در پیش قانون بسیار نیکوست. ...

اروپاییان در قرنهای اخیر در سایهٔ کوششها و جانسپاریها آزادی و برابری را در سرزمین خود رواج داده اند و از آنجا دوباره بشرق رسیده. ...

قانون عامل سترگی در زندگانی هر گروهی است و چنانکه نیک آن سودمند است و گرامی باید داشت، بد آن زیان آورست و پرهیز باید جست. ولی هواداران اروپا این اندیشه ها را بر سر ندارند و جز این نمی دانند که هرچه در اروپاست اگر نیک و اگر بد در شرق هم روان سازند.

... کسانی که از تاریخ اسلام آگاهند می دانند که فقه که بجای علم حقوق اروپاست چه جایگاهی نزد مسلمانان داشته و فقیهان چه مایهٔ دانشی می اندوخته اند و چه رواجی بدین علم داده اند ...

قرنها در ایران و دیگر کشورهای اسلامی بهترین آیین قضایی روان بوده. ...

ولی در آغاز مشروطه در این باره نیز بسراغ قانونهای اروپا رفته و به پیروی از عثمانیان که پیش از ما فریب اروپاییگری را خورده بودند قانون فرانسه را برگزیده و از روی آن بنیاد عدلیه گزارده اند. ولی این قانون عیبهای بزرگی را در بر دارد.

با همهٔ خرده هایی که او به قانونهای اروپاییان می گیرد و اصل بودن سوداگری و فرع گرفتن زندگانی را بر ایشان می نکوهد با اینهمه خواست او چنانکه این را بارها بزبان می آورد هرگز عیب جویی نیست. بلکه او می خواهد شرقیان با دیدهٔ باز به آنچه از غرب می گیرند بنگرند و در هر گام به نیک و بدش بیندیشند.

چنانکه از همین کتاب برمی آید، کاستی های قانون اروپایی بیشتر از آنست که پنداشته می شود. از سویی دیگر این روش نیست که پایهٔ آسودگی در زندگانی ایمنی است و این ایمنی نخواهد بود اگر دادگستری ناستوار و ناکارآمد باشد. توده ای که عدلیه اش از رهگذر بیهوده کاریها و قانونهای پیچاپیچ پشتیبان و پناهگاه زورمندان و ستمگران گردیده آن توده چگونه امیدوار به دادگری و ایمنی باشند؟!

اینهاست انگیزه هایی که کسروی را برآن داشت تا دستگاه آبرومندی را برای دادگستری بنیادگزارد - چنانکه در این کتاب خواهید دید.

و این خواست ارجمند و مقدس بود که ما را واداشت به نشر اینترنتی این دفتر پردازیم.

م. فرهیخت ۱۳۸۸

قانون دادگری

بنام پاک آفرنده جهان

این کتاب تاریخچه ای دارد که باید بنویسیم :

در سال ۱۳۱۲ یکی از آشنایان که بنزد رضاشاه رفت و آمد می کرد روزی بنزد من آمده چنین گفت : « اعلیحضرت از عدلیه بسیار ناراضیست از داور^۱ و کارهای او خشمناکست. اگر شما اطلاعات خود را درباره عدلیه بنویسید و راه اصلاح آنرا نشان بدهید مؤثر خواهد بود». چون پافشاری مینمود که چیزی بنویسم گفتم : بدی عدلیه بیش از همه بعلت بدی قانونهاست. داور و همدستان او خرابکاریهایی دارند ولی اساس خرابی قانونست. اگر داور برود و وزیر صالحی بیاید یا قضات بیکبار عوض شوند چندان تأثیری در کار نخواهد بود. آمدم باصلاح قانون این کار کوچک نیست. بر فرض آنکه رضاشاه تصمیم گیرد ، وزرا و مستشاران تمیز و همدستان ایشان نخواهند گذاشت. با اینحال چون شما اصرار می کنید شرحی درباره معایب قانون نوشته موادی هم برای جانشین بودن بآن قانون تهیه می کنم.

در نتیجه این گفتگو گفتار یکم این کتاب را که انتقاد از قانونهای عدلیه است با هفتاد و چند ماده قانون با شتاب (در مدت سه روز) تهیه کرده بنام پیشنهاد برضاشاه بدفتر مخصوص فرستادم ، و در همان هنگامها در نامه دیگری رفتار و کردار داور و همدستان او را شرح داده درخواست کردم که یکسره بدست شاه داده شود.

جای افسوس بود که پس از مدتی دانستم که آن پیشنهاد را بشاه نرسانیده اند ، و این نامه نیز بدست وزیر دربار افتاده که بنزد داور فرستاد و نتیجه ای که پدید آمد آن بود که کینه های داور بجوش آمد و بیک رشته آزارهایی درباره من برخاست که در اینجا جای گفتن آنها نیست. افسوس بیشتر من از رهگذر پیشنهاد بود ، و برای آنکه نگزارم کوشش بیهوده ماند بهتر دانستم که گفتار دیگری (گفتار دوم این کتاب) بآن نوشته ها افزوده با یک دیباچه بچاپ رسانم و کتاب را برضاشاه بارمغان گردانم و این کار را در همانحال بانجام رسانیدم.

شاید رضاشاه کتاب را ندید و هیچ آگاه نگردید و از آن راه نتیجه ای بدست نیامد. ولی انتشار کتاب بسیار بجا افتاد. چون نخست بار بود که ایرانیان ایراد بقانونهای اروپا می شنیدند خواندن کتاب تکانی در آنها پدید می آورد و دلایل کتاب و زبان ساده آن ناچارشان میساخت که ایرادها را بپذیرند و از خوشگمانی بی اندازه خود درباره اروپاییان درگذرند.

۱- وزیر عدلیه از ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۲ و سپس وزیر مالیه تا ۱۳۱۵ که خودکشی کرد. - و

در آن هنگام من بنویستن پیمان تازه آغاز کرده بیش از همه با اروپاییگری نبرد می کردم. این کتاب در آن زمینه کمک بسیار بما کرد.

با آنکه کتاب نیمه نهائی فروخته میشد^۱ شهرت بسیاری یافت و نظر دانشمندان را بخود جلب کرد. با آنکه کسانی بیکبار گردن بحق نگذارده می گفتند : « تند روی شده » مردان منصف آنرا از هر باره بجا می شمارند. یکی از دوستان ما ، آقای محمد احمد (خانبهادر) آنرا بانگلیسی ترجمه کرد و پس از چندی نسخه های کتاب فروش رفته چیزی از آن باز نماند.

از آنهنگام چاپ دوم کتاب را میخواستند. ولی ما فرصت نمیداشتیم. از سوی دیگر نیازی بآن نمیدیدم. تا امسال که چون میخواستیم تا توانیم در راه دست یافتن بسررشته داری^۲ گامها برداریم و خود را برای آن کار آماده تر گردانیم بچاپ این کتاب نیاز دیدیم.

چه بیگمان ما به تغییر دادن قانونها و تأسیس کردن وزارتخانه ها و اداره ها بشکل ساده بهتری نیاز خواهیم داشت و یکی از آن اداره ها که بیشتر باصلاح نیازمند است عدلیه است. عدلیه باید از ریشه تغییر یابد و قانونهایش نیز عوض شود ، و این کتاب در آن زمینه بسیار سودمند است. هفتاد و چند ماده که در این کتاب پیشنهاد شده در قسمت حقوقی پایه یک عدلیه بسیار ساده و بسیار مفیدی تواند بود و من با آنکه دوباره آنرا بزیر نظر گرفتم نقصی ندیدم. در قسمت جزایی نیز باید همین سادگی را بدیده گرفت.

پراکنده شدن این کتاب مقدمه است که در آینده نزدیکی بخواست خدا عدلیه ای در ایران از روی همین قانون برپا شود.

متن کتاب بدانسان که بوده بچاپ رسیده و با آنکه زبانش عادیست تغییری در آن داده نشده. تنها دیباچه ای که خطاب برضاشاه نوشته شده بود برخی از قسمتهای آن که نیاز نمانده بود انداخته شده است.

تهران ۱۳۲۴ احمد کسروی

۱- اصل : نیمه نهائی فروخته می شود - و

۲- سررشته داری = حکومت. خواست کوششهایی است که « باهماد آزادگان » به راهبری نویسنده می کرد و اگر کشته شدن او رخ نمی داد دور نبود به گرفتن سررشته داری بیانجامد. - و

این دیباچه خطاب برضاشاه نوشته بود و در این چاپ برخی قسمتهای آن انداخته میشود.

اعلیحضرت در مدت ده سال پادشاهی خود اصلاح عدلیه را همیشه منظور نظر فرموده بودجه کافی برای آن منظور و از هیچگونه تقویت دریغ نفرموده اید. با اینهمه امروز حال آن اداره اینست که اگر شخصی دعوی صد تومانی پیدا کند اولاً خود او راه بعدلیه ندارد و بهر کجا که رود جواب یأس خواهد شنید و مجبور است که وکیل بگیرد و اختیار کار خود را باو بسپارد. ثانیاً برای صد تومان حداقل یکسال باید آمد و شد بکند و خون دل بخورد. این حال یکدعوی ساده صدتومانی است. دعوی بزرگ و مشکل سالهای دراز در عدلیه سیر کرده و چه بسا که در نتیجه طول مدت، مدعی از پا افتاده جز محو و نابودی نتیجه از کار خود بر نمی دارد.

غالب دعاوی امروز هفت یا هشت سال طول مدت می کشد. اگر اعلیحضرت خواسته باشند که شخصاً تحقیقی در باب طول مدت کارها در عدلیه بفرمایند چه بهتر که احصاییه کارها را از ابتدای عرضحال تا ختام اقدامات اجرایی از عدلیه بخواهند.

منشاء خرابی عدلیه بیش از هرچیز قانون آنست. این قانون که در ابتدای مشروطه از روی قوانین عثمانی و فرانسه ترجمه شده قابل آن نیست که مملکتی بنیاد عدلیه خود را بروی آن بگذارد و تا این قانون هست هرچه اقدام در زمینه اصلاح عدلیه بشود بیهوده و هدر خواهد بود.

معایب عمده قانون در این کتاب شرح داده شده. ولی برای شاهنشاه بزرگ ایران با آن هوش سرشار خدادادی چه بهتر که بیک جمله اکتفا گردیده گفته شود: درخت را از میوه اش باید شناخت. در جاییکه نتیجه یک تظلم هشت سال اتلاف عمر میشود، در جاییکه یک پیره زن برای یک دعوی سی تومانی مجبور است وکیل بگیرد و یک سال بیشتر دوندگی نماید جای گفتگو نیست که چنین قانونی از روی عقل وضع نگردیده.

امروز غالب دعاوی بلا تکلیف است که اشخاصی که مبتلا می شوند معلوم نیست چه چاره بیندیشند.

اگر دو شریکی که در یک خانه سکونت دارند باهم نزاعی کردند و یکی از ایشان دست ستم باز کرد و دیگری ناگزیر شده بعدلیه تظلم نمود و افراز خواست و چنین دعوایی که حداقل یکسال مدت

خواهد کشید و شاید سه سال و چهار سال هم بکشد آیا تکلیف خانه در این مدت متمادی چه خواهد بود و آن بیچارهٔ مظلوم در این مدت چگونه تحمل زور شریک خود را خواهد کرد؟!.

اگر قناتی فرو رفته و محتاج آن باشد که فوری مصارفی کرده تعمیر خرابی آن را بنمایند و شریکی تن بمصارف ندهد و حاجت بتظلم بیفتد چنین دعوایی که حداقل چهار سال طول خواهد کشید آیا در اینمدت دراز تکلیف ویرانی قنات چه خواهد بود؟!.

عدلیه که سالانه چندین صدهزار تومان بودجه دارد چنین دعاوی مهمه نیز بلا تکلیف است. در دادرسی و احقاق حق چنانکه عدالت شرط است سرعت عمل نیز شرط است دادرسی که پس از هشت سال دوندگی نتیجه بدهد آن خود ظلم دیگر است.

این قانون اجازه داده که بیک دعوایی ده مرتبه بیشتر رسیدگی شود و ده حکم مختلف صادر گردد و چه بسا که در این اثناء دعوی از بین رفته تمام زحمت ها هدر می شود. و بر فرض که دعوی از بین نرود بیچاره مظلوم از پا افتاده ضرر عدلیه دربارهٔ او بیش تر و کارگرتز از ظلم طرف میگردد. اگر روزی گذار موکب همایونی بحیاط عدلیه بیفتد و از آن جمعیتی که با چهره های تیره و افسرده همیشه در حیاط عدلیه متوقفند پرسشی بفرمایند آن وقت خواهند دانست که مردم چه بار غمی از دست عدلیه بر دل دارند. انصاف نیست که با آنهمه توجهی که شاهنشاه بزرگ ایران باسایش مردم دارند حال عدلیهٔ ایران این باشد؟!.

از سوی دیگر هم تا قانون اینست که هست هیچ گونه اقدامی در زمینهٔ عدلیه مؤثر نخواهد بود. در این کتاب که برای اهداء به پیشگاه همایون شاهنشاهی تألیف شده بدواً معایب عمدهٔ قانون اروپایی یک بیک شرح گردیده سپس یک رشته قضایایی که نمونهٔ کارهای عدلیه است بعنوان مثال و شاهد ذکر یافته تا اشخاصی نگویند که مبالغه در ذکر معایب رفته ، سپس قانون ساده و آسانی تدوین و پیشنهاد شده که اگر رأی ملوکانه با اجرای آن موافق باشد نتایج قطعی ذیل بدست خواهد آمد :

اولاً - محاکم بسیار ساده ای تشکیل خواهد یافت که هرکسی باآسانی بتواند تظلم نماید و دعاوی ساده در یکی دو هفته خاتمه یافته دعاوی مهمه بیش از سه ماه مدت نخواهد کشید.

ثانیاً - برای هر شهر و قصبه ای عدلیه باتمام مراحل آن رسیده حاجت به سفر کردن از شهری بشهری یا بارسال دوسیه از اینجا بانجا نخواهد بود.

ثالثاً - با اینهمه توسعهٔ عدلیه بودجهٔ سالانه آن کمتر از میزان امروزی خواهد بود. نتیجهٔ مهمتر این خواهد بود که بخواست خدا و در سایهٔ همت شاهنشاه ایران این قانون بنیاد عدلیه های شرق و غرب باشد.

امروز شکایت از دست عدلیه در همهٔ ممالک شرق و غرب عمومیت دارد. در مصر و عثمانی و هند و عراق در همه جا مردم گرفتار این قانون پریبیچ و خم اروپا می باشند و فریاد از دست آن دارند.

خود اروپا نیز همان حال را دارد. چنانکه در این اواخر که در فرانسه داستان افتضاح بایون رویداد و شورش برخاست^۱ شکایت عمده از سنگینی کار عدلیه و مالیه بود. دالادیه که کابینه تشکیل داد ولی مجال کار نیافت جزو پروگرام او بود که عدلیه و مالیه را تغییر دهد. اروپا با همه پیشرفتهایی که درباره علوم و فنون و صنایع کرده در کار قانونگزاری سخت درمانده است.

امروز که سیمهای تلگراف شرق و غرب را بهم نزدیک ساخته و ما در ایران از چگونگی کارهای اروپا آگاهی داریم خطهای اروپاییان در کار زندگانی بر ما روشن است و این نکته را باسانی درمیابیم که غربیان با همه مهارت در علوم و صنایع در شناختن سود و زیان جهان سخت بیمایه اند. از اینسوی شرق از باستان زمان میهن قانونگزاران بوده و همیشه این سرزمین سمت استادی جهان را داشته است. بویژه ایران که از باستانترین زمان بمنزله قلب شرق بوده و همواره از اینجا نور رستگاری بر سراسر شرق میتافته. پس چه شگفت که قانونی در این سرزمین گزارده شود و آن قانون مایه آسایش شرق و غرب باشد؟!.

اگر اعلیضرت شاهنشاه ایران این قانون را اجرا فرمایند و فواید آن در کار نمایان گردد دیری نخواهد گذشت که ممالک شرق و غرب پیروی از آن خواهند نمود.
احمد کسروی

۱- رسوایی بایون در ژانویه و فوریه سال ۱۹۳۴ در فرانسه رویداد. جوانی بنام استاویسکی (که گویا در شهرداری شهر بایون کار میکرده) در ۱۹۲۶ چهار میلیون فرانک کلاهبرداری کرده بزندان افتاده بود. بار نخست از دست پاسبانان گریخته و در بار دوم هنوز پنج ماه در زندان نمانده بنام مرخصی درمانی از زندان درآمده تجارتخانه ای باز کرده و با ادارات دولتی رابطه یافته پانصد یا ششصد میلیون فرانک کلاهبرداری بزرگ دیگری را مرتکب میشود. برگهای پرونده های او نیز ناپدید می شود ... در مجلس نماینده ای از ارتباط او با برخی از وزیران و چکی که استاویسکی به حزب رادیکال داده بوده پرده برمی دارد. مجلس بهم می ریزد، مردم می شورند، کابینه شوتان کناره گیری کرده، شورش مردم به دالادیه که بجای او نخست وزیر شده بود مجال شناساندن کابینه اش را نداده او ناگزیر از کناره گیری میشود. کوتاه سخن از آستین این رسوایی مالی دست وزیران و سران اداره های فرانسه بیرون میآید.

پیمان شماره های ۷ و ۸ سال یکم که این خبر را نوشته داوری زیر را به آن افزوده است :
دزدی بهر بزرگی و رسوایی که باشد رویدادن آن در میان گروهی عیب آن گروه نیست. مگر هنگامیکه آنان پرده بر روی آن کشیده سر دزدان را نکوبند که این خود دلیل دزد پروری و پست نهادی آنان خواهد بود. - و

آفریدگارا بنام تو و در زینهار تو

در زمان پادشاهی قاجاریان که ایران از هر باره پست و زبون گردیده ، نه درون مملکت را انتظام و امنی که مردم از آسایش بهره یابند و نه در برابر دشمنان و همسایگان زور و نیرویی که ایرانیان دل بآن خوش سازند ، همگی می سوختند و در بوته غم و شرمساری می گذاختند.

در این زمان اروپا که از یک قرن و نیم پیش در صنعت و اختراع و تهیه ابزار جنگ روی به پیشرفت داشت باوج شهرت و شکوه رسید چندان می درخشید که چشم همگان را خیره می ساخت. بویژه ایرانیان که چون حال زاری داشتند و از هرگونه شکوه بی بهره بودند اروپا بچشم اینان هرچه بزرگتر و باشکوه تر می نمود و از ستمی که از روس و انگلیس دو همسایه اروپایی می کشیدند و از زبونی و کارندانی که پادشاهان بی ارج قاجار در برابر آن دو همسایه نشان می دادند هوش و خرد خود را باخته اروپاییان را نمونه هوش و خرد دانسته همه کارهای آنان را خردمندانه و ستوده می شماردند. این نتیجه سرشکستگی و شرمزدگی است که آدمی هوش خود را از دست هشته و خویشتن را خوار دیده دیگران را سرتاپا دانش و خرد می پندارد.

در چنین هنگامی در ایران جنبش مشروطه برخاست. چنانکه در جای دیگری گفته ایم^۱ مقصود از این جنبش عدالت خواهی بود. نیز کسانی از ناتوانی پادشاهان قاجاری و از پستی و خیانت پیشگی بسیاری از وزیران آن زمان از استقلال ایران بیمناک بودند و می کوشیدند مگر چاره ای نمایند. نیت اینان هرچه بود همینکه نام مشروطه بروی ایران گزارده شد از یکسو دولتهای اروپا آنانکه علاقه باسیا داشتند کسانی را بترویج اروپاییگری برانگیختند.

از سوی دیگر آن نمودی که اروپا در دیده بسیاری از ایرانیان داشت که اروپاییان را نمونه هوش و خرد می پنداشتند و سراسر کارهای آنان را خردمندانه می شماردند ، درسایه این فریفتاری کسانی از مردمان ایراندوست و پاکدل نیز این راه را پیش گرفتند که هر آنچه در اروپاست در ایران برپا سازند. از جمله قوانین و ادارات اروپا را بنحوی که در آنجاست برای ایران لازم دانستند و شروع بترجمه قوانین و بنیاد ادارات و آوردن مستشاران اروپایی کردند.

تو گویی ایران گوشه ای از آفریقا بود که تازه پا بزندگان آدمیانه گزارده و از خود هیچی نداشت که بایستی همه چیز را از دیگران برگیرد.

من این کسان را معذور می دارم. زیرا چنانکه گفتم شرمزده و سرافکننده شده هوش خود را باخته بودند. از سوی دیگر راستی ایران در زمان قاجاریان از بسیاری چیزهایی که برای آسایش و زندگانی یک گروهی در بایست است محروم می زیست که از جمله آنها قوانین بود. این کسان آن آگاهی و دانش را نداشتند که بدانند آن محرومی نه از رهگذر نبودن و نداشتن بلکه از جهت بی پروایی پادشاهان و بیسامانی مملکت بوده است.

اینان از گذشته شرق آگاهی نداشتند که بدانند چه قانونگذاران بزرگی و آموزگاران گرانمایه ای برای آدمیان از اینجا برخاسته است. نیز آن دانش را نداشتند که معنی قانون و آثار آن را دریافته بدانند که چه کسانی می توانند قانون گزارند و چه قانونی را باید پذیرفت و اجرا کرد. برای اینان بس بود که نام فرانسه و انگلیس را با تجلیل فراوان برده و خود را در برابر آنان کوچک و خوار شمارند. اینان چنین می پنداشتند که همیشه شرق بدان حال زبونی خواهد ماند و چاره جز افتادن از دنبال اروپاییان و دویدن از پی ایشان نیست.

در نتیجه این حال زبونی بود که هر زمان مردی را از یک شهر اروپا با ماهیانه گزافی بایران خواسته بی آنکه از حال و گذشته او جستجویی کنند یا از دانش او آزمایشی بخواهند با تجلیل بی اندازه بایران آورده پس از صرف صدهزار تومانها نتیجه آمدن و رفتن او پیدایش یک قانون گنگ و پوچ و بی ارجی می شد.^۱

از جمله در ایران عدلیه ای از روی عدلیه فرانسه بنیاد گزارده شده. باین نحو که نخست قانون فرانسه را از روی ترجمه عربی آن که دولت عثمانی کرده بود بفارسی ترجمه نموده سپس مستشاری از فرانسه با حقوق گزافی آورده و چندین سال مخارج او را داده سپس هم قانونهای دیگری ترجمه و تدوین نموده اند. نتیجه این کارها عدلیه ای شده که امروز هست.

از شگفتیهاست که اصول محاکمات که نخستین بار چاپ شده در پشت صفحه یکم آن قیده شده: «پیشنهاد مسیو پرنی». در حالیکه ما میدانیم که آن مرد فرانسه ای زبان فارسی را هیچ نمیدانست و در مدت چند سالی که در ایران میزیست باندازه سخن گفتن هم فارسی یاد نگرفت. و آنگاه نزد ما یقین است که این قانون از عربی ترجمه شده نه از فرانسه. پس چگونه پرنی آنرا پیشنهاد کرده؟!.

۱- مستشاران که در آغاز مشروطه بایران آمده اند اگر تاریخچه آنان نوشته شود در آینده مایه تعجب مردم خواهد بود. قضایایی رویداده که راستی آدمی را متحیر می سازد. مستشاری که برای وزارت داخله با حقوق گزافی و اختیارات بسیاری آورده بودند و مستخدمین وزارتخانه را بحاضر شدن در پای درس او مجبور می ساختند از ناچاری که هیچی برای آموختن نداشته دستوری را که امام علی بی ابیطالب بمالک اشتر در هنگام روانه کردن او بحکومت مصر داده و نسخه آن در کتابهای عربی هست تدریس می کرده. گویا باین نحو که کسانی آنرا بفرانسه ترجمه میکرده اند و او مضامین آن را با شرح و بسط باز میگفته و توصیفهای بسیار از مطالب آن مینموده. عبارت دیگر از خود ایرانیان گرفته و بخودشان پس می داده با اینحال مستشار و مدرس بوده است! کتاب درسهای این مرد چاپ شده و در دسترس هست بخوانید آیا چه مطلبی بمردم یاد می داده؟!.

آنچه ما پرسیده و دانسته ایم اینست که این قانون را مشیرالدوله از روی نسخه عربی یا بکمک آن نسخه ترجمه کرده بود ولی چون بایستی نام یک مرد اروپایی بر روی آن باشد پس از آمدن مستشار دوباره با مخارج گزاف آن را بفرانسه ترجمه کرده اند که پرنی خوانده امضاء نماید و بنام پیشنهادی او بمجلس برود. اینست راز این داستان شگفت.

بهرحال در ایران عدلیه اروپایی بنیاد یافته. عدلیه ای که سالانه دولت چند صد هزار تومان بودجه آنرا میپردازد ولی از نظر دادگستری و حل اختلاف در حکم هیچ است. نه از رهگذر نیک و بد قضاوت یا از راه سست کاری دولت، بلکه از جهت بیهودگی قانون! در جایی که یک محاکمه پنجاه تومانی دست کم شش ماه دوندگی و آمد و رفت لازم دارد و کارهای بزرگتر گاهی تا ده سال بلکه بیشتر مدت میکشد - چنین دادرسی نبودنش بهتر؟

حال عدلیه چیزی نیست که کسی پرده بر روی آن بکشد یا من بتوانم برخلاف واقع عیبهایی بروی آن بگزارم. اداره ایست که هزاران کسان کار در آنجا دارند و چگونگی بد و نیک آنرا میدانند. درخت را از میوه اش باید شناخت. آیا نه اینست که در این عدلیه اروپایی بیشتر کارها چندان دیر میکند که متظلم بیچاره از آمد و شد و دویدن و رنج بردن فرسوده شده کار را نانجام گزارده پی کار خود میرود؟! آیا این مطلب پنهان کردنی است!؟

آنانکه این عدلیه را از اروپا برای ایران خواسته اند و با آن تفصیل بنیاد گزارده اند گویا هیچ نمیدانستند که در زمانهای باستان قرنهای در ایران عدلیه برپا بوده - بدینسان که در شهری به بزرگی تهران^۱ از یک تا چهار قاضی گمارده می شده و این یک یا دو یا سه یا چهار قاضی از عهده همگی تظلمات مردم بر می آمده بی آنکه تظلمی بی نتیجه بماند یا بیش از چند روز مدت بکشد ولی در این عدلیه اروپایی برای تهران بیش از صد قاضی گمارده شده.^۲ با این همه در نتیجه بیهودگی قانون بیشتر تظلمها بی نتیجه مانده بلکه بیچاره متظلم را از پا می اندازد.

بی شک چنان اطلاعی را از گذشته نداشته نداشته و نتیجه امروزی قانون اروپایی را نیز احتمال نمیداده اند و گرنه با مملکت خود دشمنی نداشته اند که بچنین کاری اقدام نمایند.

این قانون اروپایی بحدی بیهوده و ناسودمند است که برای انتقاد یکایک مواد آن کتابهای بزرگی می باید. ولی من در این کتاب بانتقاد اندکی اکتفا کرده و جز بمعایب برجسته قسمت اصول محاکمات تعرض ننموده ام سپس پاره ای وقایع را برای اثبات مطالب خود و روشن ساختن انتقادات به گواهی آورده در خاتمه قانونی را که جانشین اصول محاکمات اروپایی تواند بود یاد کرده ام.

۱- مثلاً بغداد در زمان خلافت عباسیان که بیشک مردمش از تهران انبوه تر بوده و تجارت آن زمان بیش از تجارت امروز بوده است با اینحال چهار قاضی برای چهار مذهب داشته است.

۲- این تخمین شامل مفتشین ثبت هم هست که در یک قسمت کارها قضاوت مینمایند.

نیک و بد هر قانونی در زمان اجرای آن نمایان می شود. این قانون - این قانون پیشنهادی من - اگر اجرا شود چندین فایده از او نمایان خواهد بود :

نخست اینکه برای همه شهرها و قصبه های ایران عدلیه خواهد رسید و مردم ناگزیر نخواهند بود که برای تظلم از قصر شیرین بکرمانشاهان سفر کرده چندین ماه در آنجا معطل باشند.

دوم - محاکمه هر شهری در آنجا خاتمه خواهد یافت و حاجت نخواهد بود که اردبیلی و ساوجبلاغی و مراغه ای برای استیناف یا تمیز به تبریز یا تهران مسافرت نمایند (مگر در مورد قصبه ها که شاید برای رسیدگی سوم محتاج بشهر بشوند. ولی بهر حال نیاز بسفر کردن نخواهد بود).

سوم - هر محاکمه ساده ای بیش از ده روز مدت نکشیده اجرا هم خواهد یافت و محاکمات مهم و مشکل از یک ماه تا سه ماه بیشتر مدت نخواهد خواست :

چهارم - با اینهمه توسعه ، دولت بودجه کمتر از بودجه امروزی خواهد پرداخت.

بیاری خدا امیدوارم که بمقصودی که از نوشتن این کتاب دارم نایل آیم.

گفتار یکم

معایب مهم اصول محاکمات

رسیدگیهای بی پایان

نخستین عیب قانون اروپایی عدلیه رسیدگیهای بی پایانی است که او درباره کارها قرار داده. عنوان خود قانون بر اینست که بهر کاری در دو درجه رسیدگی شود. ولی برداشت آن بنحوی است که بیک کاری شاید بیست مرتبه رسیدگی شده بیست گونه حکم درباره آن داده شود. اگر بیست مرتبه را گزافه پنداریم از روی دوسیه های استینافی بیقین میتوان دانست که بسیاری از دعوها بلکه بیشتر آنها از شش تا هشت و نه مرتبه رسیدگی میشود و حکم های مختلف صادر می گردد.

باین نحو مثلاً کسیکه از دیگری طلبکار است و در عدلیه تظلم می نماید قانون بمدعی علیه راه داده که گردن از حکم قانون پس کشیده دعوت محکمه را گوش ندهد و بمحاکمه حضور نیابد. در چنین حالی قاضی ناگزیر خواهد بود که از روی دلایل فرضی حکمی دهد. باینمعنی بگوید :

« اگر مدعی علیه دین خود را نپرداخته باید پردازد! ». پس از چند مدتی این حکم بمدعی علیه ابلاغ میشود و او اعتراض داده دفاعی را که بایستی در دفعه نخست بکند و قاضی را مجبور از حکم فرضی نسازد این دفعه می کند و بیشتر آنست که این دفاع و اعتراض جز سخنان بیهوده نیست. با این حال قاضی مجبور است که دوباره جلسه داده رسیدگی کرده حکم دیگری بدهد.

پس از مدتی که این حکم ابلاغ می شود این دفعه نوبت استیناف است و در آنجا نیز می توان محکمه را مجبور به دو دفعه رسیدگی و دو دفعه حکم ساخت.

پس از این چهار حکم می توان اجرائیه خواست. ولی هنوز محاکمه خاتمه نیافته و دوره های دیگری در عقب است. مدعی علیه تمیز میخواهد و در اثنای آنکه مدعی بیچاره زحمتهای کشیده و مشغول تعقیب اجراست ناگهان خبر میرسد که دیوان عالی تمیز بدستاویز فلان ایراد جزئی حکم استیناف را نقض کرده بدینسان همه زحمتهای هدر رفته طلبکار بیچاره شرمنده و سرافکننده باید بار دیگر بسراغ دوسیه رفته و از او استیناف رسیدگی بخواهد.

این دفعه نیز ممکنست مدعی علیه در محکمه حاضر نشود و حکم غیابی که صدور یافت اعتراض داده حاجت به صدور حکم هفتم بیفتد.

ناچار از این حکم نیز تمیز خواسته میشود و چه بسا که تمیز ایندفعه نیز بدستاویز همان ایراد که استیناف گوش نداده یا ببهانه ایراد دیگری حکم را نقض نماید و حاجت به حکمهای نهم و دهم بیفتد.

چه بسا روی داده که تمیز یک حکم را چهار بار نقض کرده و چه بسا که دستور تمیز هر دفعه متناقض با دستور پیش بوده است. اینها چیزهاییست که دلایل آنها را دوسیه های دفتر راکد در بر دارد و در صورت حاجت دست بجای دوری دراز نخواهیم کرد.

باید گفت در اینجا دو عیب رویهم آمده که چنین نتیجه بدی بیرون میدهد :

یکی رسیدگی غیابی و دیگری رسیدگی تمیزی. اینستکه ما از هر کدام جداگانه سخن میرانیم :

۱- رسیدگی غیابی

رسیدگی غیابی بریشخند و دست انداختن شبیه تر است تا بیک کار قانونی. چرا مدعی علیه دفاعی را که دارد در دفعه اول نگوید و پس از حکم قاضی بگوید؟!.

درست مانده آنست که معلمی از شاگردش درس را پس میخواهد ، شاگرد خاموش می ایستد و هیچگونه جوابی نمی دهد. معلم می پندارد او درس را حاضر نکرده و نمره او را صفر میگذارد یا برآشفته دست بچوب میبرد که او را تأدیب نماید. ناگهان شاگرد زبان بدرس باز کرده از آغاز تا انجام پس می دهد و معلم شرمنده شده نمره را تغییر میدهد.

یا مانده آنکه کسی نزد مرد آبرومندی آمده از پسر او شکایت می نماید که باو مقروض بوده و قرض خود را نپرداخته.

پدر از پسر پرسش میکند. او خاموش می ایستد و ناگزیر این خاموشی علامت صدق شکایت شاکی است. پدر برآشفته زبان بملامت پسر باز می کند. در این هنگام پسر دست به بغل خود برده قبض در می آورد که قرض خود را پرداخته است و پدر خود را شرمنده می سازد.

آیا این ریشخند و دست انداختن نیست که کسی از دیگری در عدلیه که مرجع تظلم و دادخواهیست تظلم کرده و متحمل زحمت و مخارج فراوان میشود و طرف هیچگونه جوابی بآن نمیدهد و گردن از دعوت قانون پیچیده بی اعتنائی می نماید ولی چون قاضی از روی فرض حکمی صادر کرد آن هنگام بمحکمه آمده میگوید : « آقا من طلب فلان مدعی را پرداخته بودم و قبض از او در دست دارم و اینکه در قبال تظلم او و دعوت محکمه بمحکمه نیامده خاموش گزیدم میخواستم ببینم شما چه خواهید گفت؟! »

اگر این ریشخند نیست پس ریشخند چیست؟! چرا باین مرد نباید گفت : « تو اگر راست میگویی چرا در آنهنگام نیامدی و قبض را نشان ندادی تا محکمه مجبور نشود حکمی از روی فرض صادر نماید؟! »

اگر پای خرد در میانست ، اگر مقصود حفظ انتظام و آسایش مردم است چنین کسی که سر از دعوت قاضی پیچیده و گردن از امر قانون کشیده باید هیچگونه جوابی ازو نپذیرفته و حکم را که صادر شده بیدرنگ اجرا کرد.

تنها برای احتیاط این حق را باو می توان داد که اگر سخنی دارد و نگفته بتواند این دفعه هم او تظلم کرده رسیدگی بخواند که اگر سخن خود را ثابت کرد^۱ دوباره این حکم اجرا گردد.

کسانی می گویند شاید مدعی علیه از حضور در محکمه معذور باشد و برای مراعات حال این کسان است که قانون حکم غیابی را قرار داده میگویم در اینصورت بایستی تنها مورد عذر را استثنا کند.

باین معنی که در قانون قید نماید اگر مدعی علیه نخواهد توانست روز محاکمه در محکمه حاضر شود یا سندی که در قبال دعوی مدعی دارد در دسترس او نیست باید عذر خود را روشن و آشکار بمحکمه بنویسد و قاضی اگر اعتذار را درخور پذیرفتن دید مهلت باو بدهد. نه اینکه بخاطر احتمال عذر که از ده مدعی علیه یکی خواهد داشت میدان بدهد که کسانی قاضی و قانون را ریشخند کرده محاکمه را چند ماه بتأخیر بیندازند.

من اگر تنها مفاسد این قسمت را بشمارم چندین صفحه خواهد بود. بموجب قانون اروپایی اگر مدعی علیه جواب دعوی را گفته چند جلسه هم در محاکمه حضور یافت تنها از اینکه در آخرین جلسه بهنگام اعلام ختم محاکمه حاضر نبوده محکمه حکمی را که بزبان او میدهد غیابی خواهد شمرد و مدعی علیه حق خواهد داشت که عرضحال اعتراض بدهد اگرچه هیچگونه سخن یا مدرک تازه ای نداشته باشد و بدینوسیله چند ماه محکمه و محاکمه را معطل نماید.

آیا بیخردی بالاتر از این چه باشد؟!... اگر این بیخردی نیست پس بیخردی چیست؟!.

این بتازگی در عدلیه تهران رویداده که در محاکمه ای که هفت سال درست مدت کشیده و هر طرفی صدها ورق سخن گفته بود بلکه در یکی از جلسه ها محکمه بمدعی علیه خبر داده بود که آخرین دفاع خود را سه روزه بنویسد و بدهد او نیز لایحه درازی نوشته و داده بود با این حال چون در هنگام اعلان ختم محاکمه مدعی علیه حاضر نبوده، محکمه رأیی را که بزبان او داده غیابی محسوب داشته و مدعی علیه که مقصودش تأخیر محاکمه و از پا انداختن مدعی است این فرصت را غنیمت دانسته و عرضحال اعتراض داده و یک رشته از گفته های پیشین را تکرار کرده و بدینسان محاکمه را چند ماه دیگر بتأخیر انداخته است.

این شگفت تر که محکمه که دوباره جلسه رسیدگی تعیین کرده این دفعه حکم بنفع مدعی علیه داده و دلایلی را که آن دفعه بر ناحقی مدعی علیه شمرده و او را محکوم علیه ساخته بود همان دلایل را ایندفعه برحقی او شمرده و او را محکوم له ساخته است.

دوباره میپرسم :

آیا بیخردی بالاتر از این چه باشد؟!... آیا اینست معنی قضاوت و رسیدگی که بمنزله معالجه مرض است و باید هرچه تندتر و زودتر انجام گیرد؟!.

۱- « نکرد» یا « نتوانست کرد» درست می نماید. - و

۲- رسیدگی تمیزی

این موضوع نیز از عیبهای برجسته قانون اروپایی است. زیرا تمیز چیست؟.. تمیز اگر محکمه سومی است پس چرا رسیدگی نمی کند و خودش حکم نمیدهد که مردم را دچار بیا و برو بیهوده نسازد؟! اگر محکمه نیست و ناظر بر محاکم است پس چرا حکمش در محاکم متبع نیست تا هر دستوری داد محاکم بپذیرند و هر محاکمه یکبار بیشتر به تمیز نرود؟! آری تمیز قانون اروپایی این حال را دارد که خودش حکم نمیدهد و دستورهایش نیز در محاکم متبع نیست. تنها وظیفه او نقض حکم محاکم است که زحمت چندین ساله مدعی بیچاره را هدر سازد.

اگر برای تمیز مثل خواسته باشیم باید گفت: در بیمارستانی گذشته از طبیبان که نسخه دوا به بیماران میدهند سر طبیبی نیز هست و وظیفه او اینست که هر نسخه ای که طبیبی بدست بیماری میدهد باید نزد این سر طبیب آورد که اگر پسندید خوب و هرگاه نپسندید نه اینکه خود او نسخه دیگری میدهد که بیمار بیچاره آسوده باشد بلکه او را دوباره نزد همان طبیب یا طبیب دیگری برگردانده دستور میدهد که نسخه بفلان نحو نوشته شود.

در اینجا هم اگر دستور آقای سرطبیب نزد طبیب متبع بود چندان ایرادی نداشت. زیرا طبیب از روی آن دستور نسخه دیگری نوشته بیمار را راهی میساخت. لیکن قضیه اینست که طبیب ناگزیر از پذیرفتن دستور سرطبیب نیست. بلکه حق دارد که همان نسخه پیش تکرار سازد یا نسخه دیگری که آنهم مخالف دستور سرطبیب است بنویسد و بدست بیمار دهد که بار دیگر نزد سرطبیب ببرد. سرطبیب هم بنوبت خود حق دارد که بار دیگر آن نسخه را نپذیرد و دستور پیشین را تکرار کند یا دستور نوینی مخالف آن صادر نماید. و بدینسان بیچاره بیمار باید پیای نزد طبیب رفته پیش سرطبیب بازگردد و چه بسا که در این آمد و شد از پا افتاده در همانجا جان بسپارد.

داستان تمیز درست مانده این مثل است. کسانی اگر باور ندارند، بگویند که چه تفاوتی میانه دو داستان هست؟! پس بیهوده نیست که من اروپاییان را در زمینه قانونگزاری درمانده و بیچاره می دانم و قانونهای ایشان را همسنگ بازیهای کودکان بلکه بیهوده تر از آن بازیها می شمارم. من آشکار میگویم: هر مملکت اروپایی که این نحو «تمیز» را در قانون خود دارد در خریدمندی قانونگزاران آنجا شک باید داشت بلکه در بیخردی آن قانونگزاران شکی نباید داشت.

اینکه یک محاکمه هفت سال و هشت سال مدت می کشد از آن ننگهای زمان است.

شاید روزی بیاید که مردم اگر چنین خبری را در کتابی خواندند لب از حیرت گزیده از نادانی مردم این زمان درشگفت شوند و آنان را دیوانه و بیخرد بشمارند.

محاکمه و هفت سال مدت؟!.. بدانسانکه گفتیم محاکمه جای معالجه را دارد. چنانکه اگر کسی بیمار شد دقیقه های عمر او بنا راحتی می گذرد و باید هرچه زودتر بدرد او درمان کرد کسی هم که از دیگری نادرستی دیده یا ستمی کشیده یا دارایی خود را از دست داده دل او پر از آتش است و

ساعت‌های عمر او بنا بر احتی می‌گذرد که باید هرچه زودتر بداد او رسید و بآتش دل او آبی پاشید. آیا این خود ستم نیست که چنین ستم‌دیده و سوخته‌ای را هفت سال گرفتار آمد و شد گردانی که هم عمر خود را تباه سازد و هم بازمانده‌ی دارایی خود را در این راه از دست دهد؟!.. گیرم که پس از هفت سال حق او را از ستمگر گرفتی و باو دادی آیا آن هفت سال رنج و سختی را از چه راه جبران خواهی کرد؟!..

اگر ما بشنویم که در قرنی مردم بیماری را بصد طبیب نشان می‌دادند و بدینسان چاره‌ی درد او چندین سال مدت می‌کشید و چه بسا که بیمار در این میانه می‌مرد - آیا بر بیخردی و نادانی آن مردم نمی‌خندیم؟!.. پس اگر کسانی پس از صد سال چگونگی محاکمات امروزی را شنیدند چرا بر ما نخندند؟!..

آری اگر این دیر شدن و چندین سال مدت کشیدن محاکمه ناچاری بود باین معنی که انجام آن جز در مدت چند سالی سر نمی‌گرفت کسی ایراد نداشت. لیکن حقیقت اینست که قضیه جز این میباشد و جهان پیش از این قانونهای بیخردانه اروپا، قانونهایی برای قضاوت داشته است که بزرگترین دعوها در یکی دو هفته بانجام می‌رسیده است.

این تأخیر در محاکمات جز نتیجه‌ی یکرشته بیهوده کاری های قانون اروپایی نیست که از جمله آنها مهمتر از همگی این دو موضوع رسیدگی غیابی و رسیدگی تمیزی است.

اگر از یکایک قیده‌های قانون درباره‌ی تمیز و عنوان‌هایی که برای نقض احکام محاکم قرار داده سخنی برانیم و بیهودگی آنها را بگوییم راستی باید کتاب جداگانه‌ای نوشت. اینست که تنها بیک موضوع اکتفا مینماییم :

« ماده ۵۶۹ - هرگاه عین مفاد حکم مطابق یکی از مواد قانونی است ولی اسباب موجه حکم با ماده قانونی دیگری که معنی دیگری دارد تطبیق شده آن حکم نقض میشود.»

چنانکه گفته ایم این قانون از روی ترجمه عربی قانون فرانسه که دولت عثمانی کرده بود ترجمه بفارسی شده و عبارت عربی آن ماده اینست :

« المادة ۲۳۵ - ان حکم الاعلام ولو كان مطابقاً فی ذاته لمادة قانونية ولكن بين الاسباب الموجبة وقع خطأ فی فهم المعنی اوجب تطبیقه علی ماده قانونية اخرى بنقض ای الاعلام.»

نخست باید توجه کرد که عبارت عربی روشن تر از عبارت فارسی است. آقای مترجم فارسی از عهده‌ی مطلب برنیامده و اینست که بسیاری از قضاوت در فهم آن ماده گیر میکنند. دوم باید دانست که کلمه « موجه » در عبارت فارسی درست آن « موجهه » بوده. بهنگام چاپ حرف « ب » از میانه افتاده و کلمه « موجه » شده که معنی درستی ندارد. در این مدت بیست سال که مکرر این قانون را چاپ کرده و چند بار کمیسیونها برای اصلاح آن برپا شده هنوز غلطی که یادگار چاپ نخستین است بحال خود بازمانده و محاکم که غلط بودن آن را ملتفت نیستند هر یکی توجیهی برای آن کلمه فکر میکند. از اینجا توان دانست که کمیسیونها چگونه اصلاح قانون کرده اند.

اما اصل مطلب، بهتر است که مقصود قانونگذار را در ضمن مثلی روشن سازیم: علی از حسن وامی گرفته، عباس ضمانت آن وام را کرده و در سر مدت کار بتظلم کشیده که حسن بمتسمک ضمانت از عباس تظلم کرده. محکمه بدایت و استیناف رسیدگی کرده چنین رأی داده اند که: «چون عباس هنگام ضمانت بحد بلوغ نرسیده بود، اینست که از روی ماده ۱۹۰ قانون مدنی که اهلیت متعاملین را شرط صحت معامله قرار داده ضمانت باطل بوده و از اینجهت دعوی حسن از مردود است».

حسن از این حکم تمیز خواسته. دیوان تمیز می بیند برخلاف رأی محکمه بدایت و استیناف عباس در زمان عقد ضمان بالغ محسوب می شده و از اینجهت موضوع بطلان عقد ضمان که منشاء رأی آن دو محکمه است صحت ندارد. لیکن چون ضمان با صیغه تعلیق ادا شده اینست که قضیه مطابق با ماده ۶۹۹ قانون مدنی می باشد و ضمان از اینجهت باطل است، اگرچه از جهت اهلیت ضامن صحیح بوده. بعبارت دیگری تمیز می بیند رأی در محکمه بدایت و استیناف درباره ناحقی مدعی درست و بجاست لیکن در تعلیل آن اشتباه روی داده که بجای استناد بماده ۶۹۹ بماده ۱۹۰ استناد گردیده.

ماده فوق اصول محاکمات به تمیز دستور می دهد که در مورد چنین رأیی دوسیه را دوباره باستیناف بفرستد که آن محکمه دوباره جلسه داده و دوباره دو طرف را خواسته و پس از یک رشته کار و زحمت ایندفعه بگوید: «چون ضمانت معلق بوده از روی ماه ۶۹۹ باطل است و دعوی حسن از عباس مردود میباشد» در این رسیدگی نیز ممکن است یکطرفی غیبت نموده و داستان حکم غیابی و حضوری دوباره تجدید و سپس بار دیگر تمیز خواسته شود.

من می گویم: در جایکه متن حکم ایراد ندارد و از تجدید رسیدگی در استیناف نفع یا زیانی بحال دو طرف متصور نیست دیگر برای چه دوسیه به استیناف بازگردد و رسیدگی از سر گرفته شود که هم محکمه و هم دو طرف دعوی زحمتهای بیجایی بکشند؟! مگر دوباره تحقیق و گفتگو محتاج است که دوباره جلسه برپا شود؟! اگر مقصود تنبیه محاکم است که بدانند آن رأی آنها اشتباه بوده و بار دیگر مرتکب چنان اشتباهی نشوند در اینصورت چه بهتر که تمیز رأی خود را بدینسان دهد که: «اگرچه در موضوع تشخیص اهلیت و تطبیق قضیه با ماده ۱۹۰ قانون مدنی محکمه استیناف اشتباه کرده ولی چون ضمان معلق و قضیه مخالف ماده ۶۹۹ قانون مدنی است و بهرحال دعوی مدعی مردود است ازین جهت حکم تأیید می شود» و سواد از این رأی بمحکمه استیناف و بدایت فرستاده شود که باشتباه خویش پی برده بار دیگر آن را تکرار نمایند.

اما پس فرستادن دوسیه و دستوراتی که محکمه محض بجهت تغییر عبارت رأی دوباره دو طرف را بمحکمه خواسته و یکرشته کارهایی را از سر گیرد الحق کار بیهوده و بیخردانه است.

برای موضوع مثلی یاد می کنم تا نیک روشن شود: مردی بنوکر خود فرمان می دهد که از راه پله ها به پشت بام رفته فلان چیز را بیاورد. نوکر راه پله ها را پیدا نکرده نردبان را بلند نموده

بدستگیری آن به پشت بام رفته آن چیز را که آقا خواسته بود می‌آورد. آقا چگونگی را دانسته می‌گوید : « دوباره باید از راه نردبان بالا رفته این چیز را که آورده ای بر سر جای خود بگزاری و از راه نردبان پایین آمده و آن را خوابانیده سپس راه پله ها را پیدا نموده و از آن راه بالا رفته و این چیز را برداشته و از راه پله ها پایین بیایی تا دستور من موبمو اجرا شود». آیا چنین دستور و فرمان بیخردانه نیست؟! یا آیا آن داستان ماده ۵۶۹ درست مانده این کار بیخردانه نمی باشد؟!.

۳- بیهوده کاریها

عیب سوم قانون اروپایی یکرشته بیهوده کاریهاییست که از آغاز تا انجام محاکمه پیش می آید. آن بیهوده کاریهایی که تا چند سال [پیش] بوده از قبیل سه رنگ احضاریه و مانند آن چون لغو شده و اکنون نیست ما نیز گفتگو از آنها نمی داریم. نیز از رسیدگی غیابی و رسیدگی تمیزی که جداگانه گفتگو کردیم می گذریم. مقصود ما یک رشته بیهوده کاریهای دیگریست که همه را نیز نشمرده تنها بچندی از آنها اکتفا مینماییم :

۱- در هر محاکمه پس از آمد و شدها و کشاکشهایی که شاید یکسال بلکه دو سال و سه سال مدت میکشد و محاکمه بخاتمه میرسد و قاضی رأی خود را در حضور دو طرف اعلام میکند که دو طرف آن را شنیده و دانسته و پای آن را هم امضا مینمایند قانون اروپایی این اعلام رأی را هیچ شمرده میگوید باید دوباره رأی را بروی کاغذ جداگانه ای نوشت و دیباچه ای هم بر آن افزوده با دست مأمور از دم در بمدعی و مدعی علیه برسانید که ده روز مهلت استیناف از این رسانیدن محسوب خواهد شد. همین حال است در استیناف و حکم استینافی. آیا اینکار چه علت و فایده ای دارد؟!.

۲- کسی که محکوم میشود و باید استیناف بخواهد بجای آنکه تنها ایرادهای خود را بنویسد که همراه دوسیه بمحکمه استیناف برود باید دوباره عرضحالی بدهد و سواد حکم را بر آن ضمیمه کند ، اگر وکیل است وکالتنامه جدیدی یا سواد وکالتنامه بدایت را هم اضافه نماید. عبارت دیگر باید دوسیه دیگری هم در استیناف برای این دعوی درست بشود. همچنین در تمیز باید دوسیه دیگری درست شود. آیا این کاغذ بازیها که مایه زحمت و خرج است چه ثمری دارد؟! چرا از اول تا آخر یک دوسیه نباشد؟!.

۳- پس از چندین بار حکم غیابی و حضوری و بدوی و استینافی که حکمی قطعی بدست متظلم بیچاره می آید و بنای اجرا می شود با آنکه در هر مرحله و مرتبه یکدفعه رأی اعلام شده و یکبار هم حکم از دم در ابلاغ گردیده قانون اروپایی باین اندازه ها بس نکرده میگوید باید بار دیگر ورقه ای بنام اجرائیه نوشت و بار دیگر آنرا ابلاغ کرد و ده روز منتظر نتیجه نشست که اگر خود محکوم علیه محکوم به را نداد آنوقت دوباره باید شرحی نوشت و درخواست اجرا کرد. آیا این کارها چه علتی دارد؟! برای چیست که بهمان حکم اکتفا نمی شود که بدست مأمور اجرا بدهند و او از روی مفاد آن اقدام نماید؟!.

اینها نمونه ای از بیهوده کاریهای قانون اروپایی می باشد و اگر حساب کنیم در هر محاکمه ای از چهار و پنج ماه تا یک سال و دو سال صرف این پایبندیهای بیخردانه می شود. من هرچه می اندیشم جهت و علتی برای این کارها پیدا نمی کنم.

در جشن عروسی یا میهمانی باریک کاری و پای بندیهای بیهوده عیب ندارد. مثلاً اگر سپاهی از جنگ فیروزمند بازگشته و مردم شهر برای پیشواز آنان شهر را آذین بسته اند گاهی هست که بهر مسافتی جایی را قرار میدهند که سپاهیان در آنجا نطقی بشنوند یا شربتی بنوشند. نیز راه آنان را درون شهر پیچاپیچ قرار میدهند که از خیابانهای بسیاری بگذرند و مردم همه تماشای آنان بکنند.

همچنین در عروسی گاهی هست که عروس را از در خانه راه نداده نردبان گزارده از پشت بام درون می آورند. بهر حال در این کارها که شتابی در میان نیست و مقصود روزگاری است بیهوده کاری عیب ندارد. ولی در محاکمه که همه گونه شتاب در کار است و چنانکه گفته ایم حکم معالجه بیمار را دارد در چنین جایی بیهوده کاری جز دلیل بیخردی نیست.

کسانی می پندارند که خردمندی در اروپا نشسته و از روی اندیشه و سنجش این قانونها را نوشته اند. من می پرسم اگر چنین است بگوید که فایده این بیهوده کاریها چیست؟! آنچه من میدانم اروپا بیشتر کارهایش نه از روی خرد بلکه از روی هوسهای کودکانه است.

بدانسان که کودک پیاپی بازیچه عوض می کند اروپاییان نیز آنچه را که اکنون دارند پس از زمانی می خواهند پاک ضد آن را داشته باشند و این همانست که خودشان « برگشت»^۱ می نامند.

درباره عدلیه نیز ویکتور هوگو می گوید در فرانسه پیش از زمان انقلاب متهم را ناپرسیده سر می بریدند. از اینجا توان دانست که هیچگونه بساط عدالتی در میان نبوده و هرگاه که یکی از دیگری تظلم میکرد در اینجا هم بی رسیدگی و با زور فشار مدعی به را از مدعی علیه می گرفته اند. سپس در انقلاب که همه کارهای پیشین را وارونه می کرده اند و خواسته اند ضد آن بیباکی و زور و فشار را مجری بدانند آن قانون را گزارده اند که کسی اگر هم جرمی را آشکارا کرده و هرگز آنرا انکار ندارد باز چندین هفته بلکه چندین ماه او را استنطاق و محاکمه نمایند. چنانکه همین کار را پارسال درباره کشنده رئیس جمهور کردند و با آنکه او میانه چندین هزار تن جرم کرده و طیانچه بدست گرفتار شده بود و همیشه داد می زد که مرا تیرباران کنید با اینحال چند هفته محاکمه او کشید که یک فرانسوی در جامعه مدعی العموم و دیگری در جامعه وکیل مدافع باهم جنگ زرگری می کردند و عمر خود و دیگران را تباه می ساختند.

درباره تظلم حقوقی هم بر ضد آن رسم پیشین کوشیده و خواسته اند که تا می توانند ناز مدعی علیه را بکشند. محترمانه سه بار احضارش کنند. نیامد حکم غیابی فرضی بدهند. ایندفعه که آمد دوباره رسیدگی را از سر بگیرند. اگر خدا نکرده دوباره محکوم شد رأی را که قاضی در محکمه اعلام می کند هیچ شمرده آنرا در کاغذ جداگانه از دم در ابلاغ نمایند که باری یکی دو ماه هم از این

۱- از دیگر نوشته های نویسنده دانسته می شود که این واژه برابر رآکسیون (reaction) گرفته شده - و

راه فرصت داشته باشد. اگر از آن حکم استیناف داد و عرضحال ناقص بود محترمانه خطاری فرستاده تمنا کنند که رفع نواقص نماید. در اینجا نیز اگر بمحکمه نیامد سخت نگرفته بیک حکم فرضی اکتفا نمایند. سپس هرگاه آمد بنام اعتراض دوباره رسیدگی را از سر گیرند. اگر خدا نکرده محکوم شد مبدا یکدفعه فشار بیاورند و اجرای حکم بخواهند بلکه ورقه ای نوشته اعلام دیگری بکنند. از آنسوی تمیز اگر اندک رخنه ای در کار رسیدگی دید زحمت های چند ساله را هدر کرده آن حکم را نقض نماید و هرگاه اجرایی انجام گرفته آنرا نیز باز پس گردانند. اگر در این میان عرصه بر مدعی علیه تنگ شد و دعوی افلاس کرد برای این دعوی نیز میدان دیگری باز کنند. هرگاه از این راه نیز گشایشی در کار پیدا نشد بعنوان اینکه عهده دار مخارج زن و فرزند خود می باشد محاکمه دیگری کرده بهرحال طوری نمایند که این کلاه بردار بسختی نیفتد و در این کشاکشها مدعی خسته شده دست از تعقیب بردارد یا اینکه مرده مدعی علیه را بیکبار آسوده و مطمئن بگذارد.

اگر از هیچ جا گشایشی رو نمود و در مرحله اجرا کار بسختی رسید در این حال چاره جز آن نیست که ملکی را در آخرین نقطه مملکت هم باشد معرفی کند دو سه سال هم صرف توقیف و فروش آن بشود و مدعی مبالغی هم صرف اعلان مزایده و مخارج اعزام مأمور بکند که شاید در این اثناء از فرط تأثر دیوانه شده یا سگته نماید. در این میان باز اگر کار بسختی کشید باید پای شخص ثالثی را بمیان آورد و یک میدان پهناور دیگری دوباره باز کرد که اگر وراثت مدعی هم دنبال کنند عمرشان وفا ننماید.

بدینسان شورشیان فرانسه انتقام خود را از پیشینیان خود کشیده اند. شاید پس از زمانی هم کسان از ایشان بصدد کینه جویی از قانون امروزی بیایند و بعکس این همه نازکشیها از مدعی علیه قانونی گزارند که بمحض تظلم کسی طرف را آورده و زیر چوب مدعی به را ازو دریافت دارند. شاید کسانی این گفته های مرا ریشخند پندارند. ولی من جز آنچه می دانم و برآن استوارم نمی گویم. اگر کسانی علتها و جهت های دیگری بر این بیهوده کاری های قانون اروپایی می دانند بنویسند تا من نیز بدانم.

۴- نادرستی را گناه نشمردن

عیب چهارم قانون اروپایی که گذشته از آنکه باعث تأخیر محاکمه است مایه فساد اخلاق و ناپاکی مردم نیز می باشد، اینستکه بهر کسی حق داده که دفاعهای دروغ نماید و مهر و امضای خود را انکار کند و پس از ثبوت دروغ او هم کیفری نداشته باشد.

این درست است که بسیاری از دعویها از روی اشتباه است. از قبیل اینکه کسی معامله باطلی کرده ولی بطلان آنرا نمی داند و در عدلیه تظلم می کند. یا کسی دعوی از مرده ای دارد و پسر او حقیقت را ندانسته گردن بآن دعوی نمی گزارد. یا دو کس حسابی داشته اند اختلاف و اشتباه پیدا گردیده. این گونه دعاوی از موضوع سخن ما بیرون است. ولی بسا هم هست که دعوی ناشی از تقلب یکطرف است. باینمعنی که کسی قرضی گرفته و امتناع از پرداخت آن دارد و چون طرف تظلم

می نماید انکار مهر یا امضای خود می کند. یا کسی طلبی را که گرفته است دوباره مطالبه می کند و مانند اینها.

ناگفته پیداست که این کارها نوعی از دزدی و کلاهبرداری است که چون حقیقت روشن گردید باید متقلب را کیفر داد. ولی قانون اروپایی نه تنها کیفری برای این کارها قرار نداده بلکه خود آن قانون مردم را باین راه وامیدارد. زیرا در محاکمه ای که یکی از دو طرف انکار مهر خود می نماید و قاضی بحکم و دستور قانون اروپایی خود را پاک کنار می گیرد و بتحقیق و جستجو در نمی آید کار بس دشواریست که صحت آن مهر و امضا اثبات شود. چه باید مهر یا امضای « مسلم الصدوری » پیدا کرد و پس از آن هم مخارج خبره پرداخت که گذشته از این زحمت ها و خرجها همین کار باعث چند ماه تأخیر خواهد بود ، و چون نه کیفری در میان است و نه کسی آن را ننگ و عار می شمارد و بهرحال وسیله ای برای معطل کردن محاکمه است از اینجا بیشتر کسان انکار مهر و امضا می نمایند و کار بجایی رسیده که معروف ترین امضاها انکار کرده میشود.

پیش از رواج این قانون انکار مهر یا امضا یا برگشتن از سخن و وعده خود در ایران ننگ بزرگی شمرده میشد و این بود که کمتر کسی زیر بار چنین ننگی می رفت و هر کسی که بچنین بی شرافتی جرأت می کرد و تقلب او ثابت می گردید نام او در همه جا ببدی رفته مردم بر او لعن و نفرین می فرستادند ولی در نتیجه رواج این قانون اروپایی در مدت بیست سال امروز کمتر کسی از این بی شرافتی پرهیز دارد بلکه آنرا یکی از فنون دعوی و شرط قانون دانی یک کسی می شمارند. شگفت تر آنکه قانون اروپایی دفاع دیگری را از انکار کننده مهر و امضای خود ممنوع نداشته. باینمعنی کسی که انکار مهر سندی را کرد و سپس دروغ او درآمد اگر دوباره دفاع های دیگری درباره آن سند بکند قانون منعی از پذیرفتن آن دفاعها ندارد. در حالیکه بحکم عقل از چنین کسی دفاع دیگری نباید پذیرفت.

در اینجا داستان اهل خبره را هم گفته باشیم. این خود یکی از عیبهای قانون اروپایی است که در بسیار جاها کار را از محکمه بیرون کرده باختیار کسان بیرونی میگذارد و چون شناختن اینکه در کجا باید قضیه را بخبرگان واگذاشت بعهدۀ خود قاضی است ، از اینجا قضات بهانه جسته برای آنکه خود را از دردسر آسوده نمایند بیشتر کارها را بخبرگان وامیگزارند و چون خبرگان باید سه نفر باشند و بقرعه انتخاب می شوند از کجا که همه سه نفر آن کار را بپذیرند و در صورت پذیرفتن از کجا بینا و آگاه در کار باشند و از کجا که عدالت دوست باشند و از کجا که دل بکار بسوزانند و بزودی جلسه داده تکلیف کار را معین نمایند؟...

کسانی که دچار شده اند میدانند که این موضوع چه سختیها و دشواریها را دارد و چگونه کارها را دچار فلج ساخته از میان میبرد.

من می گویم : برای چه تشخیص یک قضیه از هر باره بعهدۀ خود قاضی نباشد که اگر هم موضوعی ارتباط باطلاع فنی دارد خود او یک یا چند مطلعی را بمحکمه خواسته و بهمراهی و

راهنمایی ایشان تشخیص چگونگی بدهد که هم مقصود انجام گیرد و هم کار از محکمه بیرون نرفته مایه معطلی نباشد؟..

پیداست که در چنین حالی چون خود قاضی مسئول است ناچار در انتخاب خبره دقت بسیار می کند و هرگاه از سخن یکی اطمینان پیدا نکرد دیگری را دعوت می نماید. و آنگاه در اینصورت فهم و هوش خود قاضی هم دخیل در امر است که نظر باطلاعی که در پیرامون قضیه دارد باسانی میتواند درک واقع کند. ولی در خبرگان بیرون خطا بیشتر متحمل است تا صواب و درک واقع.

اگر دوسیه های عدلیه ایران را جستجو نماییم هشتاد درصد آنها بخیبرگان یا بمحضر شرع ارجاع گردیده. چهل از هشتاد اینها نیز معطل مانده و از میان رفته.

بیست از چهل آن دیگرها هم در سایه غرض ورزی خبرگان یا در نتیجه نادانی و ناهمپی آنان نتیجه جز ابطال حق نداده است. بدینسان شصت در صد دعاوی فدای این عیب بی خردانه قانون اروپایی شده است.

۵- نیامدن کسان بمحکمه

عیب پنجم قانون اروپایی باید شمرد نیامدن خود مدعی و مدعی علیه را بمحکمه. چه این قانون بهر کسی حق داده که خویشتن بمحکمه نیامده کار را بدست وکیلی بسپارد. در حالیکه آمدن خود کسان فایده هایی را داراست و از اینسوی سپردن کار بدست وکیل نیز زیانهایی را دارد.

اما آمدن خود کسان بمحکمه یک فایده آن اینکه دو تن چون با هم روبرو شدند چه بسا که شرم کرده از سر دعوا می گذرند یا رشته بی انصافی را کوتاه تر کرده از یک رشته اختلافها صرفنظر مینمایند.

فایده دیگر آنکه قاضی از گفته های ساده ایشان باسانی می تواند راه بدرک واقع پیدا کند. فایده دیگر آنکه بیشتر کسان وهن حضور در محکمه را بخود هموار نکرده از دعوی بی پایه و موهون میگذرد و جز در دعاوی مهم پافشاری بخرج نمیدهد. و آنگاه در صورت حضور مدعی و مدعی علیه هرکدام از ایشان که زمینه را نسبت بخود نامساعد دید داوطلب صلح می شود و چه بسا که قضیه با صلح خاتمه می یابد.

نیز چون هر یکی میدانند که در صورت محکومیت باید خسارات بپردازد از ترس اینکه مبادا محکومیت نصیب او گردد تا می تواند از تحمیل مخارج بطرف خودداری مینماید.

اما زیان سپردن کار بوکیل یکی آنکه چون وکیل از فراوانی دعاوی و از طول مدت آن سود برمیدارد و حضور در محکمه و روبرو شدن با طرف وهن برو نیست از این جهت تا می تواند بی انصافی نموده بر سختی کار می کوشد.

زیان دیگر آنکه چون او در محاکمه ورزیده شده و راه تقلبهای قانونی را می شناسد قاضی از گفته ها و سخنان او درک واقع نمی تواند. و آنگاه چون از محکومیت موکل چندان ضرری باو نخواهد رسید بر فرض آنکه آن محکومیت را پیش بینی کند بصلح مایل نخواهد بود. نیز چون بر فرض

محکومیت مسئول خسارات موکل اوست نه خود او ، اینست که در تحمیل مخارج بطرف پروای هیچ چیزی را نمی کند.

چه بسا کسانی که کار را بوکیل می سپارند و پس از سالیان درازی که همیشه از وکیل وعده موفقیت شنیده مطمئن می نشینند ، ناگهان خود را محکوم و مسئول یکرشته خسارتهای عمده می یابند و در این هنگام است که صد لعن و نفرین بوکیل می فرستند.

ولی وکیل کجاست این لعن ها را بشنود؟ مگر پس از این محکومیت دوباره بسر وقت موکل خواهد آمد؟...

۶- نیامدن قضاات بکشف و تحقیق

عیب دیگر عدلیه باید دانست این را که قضاات خود را کنار گرفته قدمی در راه کشف واقع بر نمی دارند و همه انتظار آن را دارند که مدعی دعوی را چندان روشن گرداند که حاجت بتحقیق و جستجو از جانب ایشان بازماند.

مثلاً اگر سند دعوی قبض است که مدعی علیه نسبت آنرا بخود تکذیب می نماید حق قضاوت و رسیدگی آنست که قاضی پرسش هایی از مدعی علیه بنماید از قبیل اینکه آیا تو هیچ حساب یا معامله با مدعی نداشته ای؟. اگر هیچ حساب و معامله ای در میان نبوده پس چطور است که مدعی بصدد چنین تظلمی برآمده؟. آیا دشمنی در میانه هست یا چه مقصودی منظور است؟.. نیز از مدعی پرسشهایی نماید که آیا داستان سند چیست؟ و در صورت صحت آن آیا علت خاصی برای تکذیب مدعی علیه هست یا محض فرار از حق چنین تکذیبی می کند؟..

چه بسا که از همین پرسشها کشف واقع شده مطلب روشن می گردد. ولی قضاات کنونی هرگز بچنین پرسشهایی سر فرو نمی آورند بلکه همینکه کلمه تکذیب بمیان آمده خود را کنار گرفته مدعی را مکلف می نمایند که از راه نشان دادن مهر یا امضای مسلم الصدور و ارجاع امر بخبره اثبات مهر و امضا کند.

مثل دیگر : اگر کسی بدعوی برادری مطالبه ارث از کسی میکند و طرف تکذیب برادری او می نماید چنین دعوایی هرگاه نزد یک کدخدای بی سوادی طرح شود باری از طرف پرسش هایی میکند ، از قبیل اینکه اگر مدعی برادر تو نیست آیا چه نسبت دیگری با تو دارد؟ و آیا منشاء چنین دعوی شگفتی که بدروغ ادعای برادری می کند چیست؟.. و چه بسا که از همین پرسش ها چگونگی را بدست آورده دعوی را بپایان می رساند. ولی قاضی عدلیه اروپایی خود را از این پرسش ها یکجا کنار می گیرد و زحمتی بخود راه نمی دهد.

این خود عیب بسیار بزرگ و دلیل آنست که در این عدلیه راه قضاوت پاک گم شده است. ولی من نمی دانم آیا این عیب را از قانون بدانم یا از قضاات. زیرا از یکسو قانون را می بینم که دستوری برای قضاات در این باره ندارد و البته این نقص آن قانون است.

از سوی دیگر می اندیشم که اگر هم قانون دستوری در این باب نداده باری فهم طبیعی قضات کجا رفته؟! کسی چرا این نفهمد که قاضی چوب خشک نیست ، ماشین آهنین هم نیست ، بلکه آدمی است که باید او نیز فهم و هوش خود را بکار بیندازد؟!.

می گویند قانون گفته قاضی نباید تحصیل دلیل کند. می گویم معنی این سخن آنست که قاضی عقب این و آن نفرستد که بیا بید شهادت درباره دعوی بدهید و از پیش خود مکتوب باادارات نوشته تحقیق امری را نکند. نه اینکه فهم و هوش خود را نیز بکار نیندازد و در پیرامون دعوی و در حدود مدارک و بیانات دو طرف به تحقیق و کشف نپردازد.

۷- فزونی قضاوت و انبوهی مخارج

عیب هفتم قانون اروپایی باید شمرد اینکه در نتیجه رسیدگیهای بی پایان و در سایه بیهوده کاریهای آن ، دعاوی رویهم انباشته شده حاجت بقضات بسیار می افتد و در شهری که بایستی بدو تن قاضی بیشتر حاجت نباشد از روی این قانون بده تن بیشتر نیاز می افتد و این کار گذشته از مخارج انبوه و گزاف این عیب را نیز دارد که قضات شایسته و برازنده باندازه احتیاج پیدا نمی شود.

چه قضاوت کار هر کسی نیست. قاضی گذشتن از دانستن یک رشته علوم باید دارای جربزه خاصی باشد که از صد تن یکی دارا نیست. نیز باید مرد پارسا و آزاده و دادگستر باشد. کسی باشد که معنی آزادگی را شناخته خود را بهر کسی نفروشد. چنین کسانی هم در هر کجای جهان بسیار اندک می باشند و بی شک باندازه ای که این قانون اروپایی قاضی می خواهد پیدا نیستند. از اینجا باید کار را بکسان ناشایسته سپرد. چنانکه ایران امروزی باین درد مبتلاست و شاید خود اروپا مبتلاتر از ما باشد.

چه بسا مسائل مهمه قضایی که اختیار آن بدست کسی می افتد که هرگز فهم آنرا نخواهد توانست و بسیاری از ایشان کسان بسیار بی ارج و بهایی هستند که در همه عمر خود معنی عدالت و حق را نفهمیده و لذت هواداری از حق و عدالت را نچشیده است و چه بسا که بیک خواهشی که از ناحیه کسی یا ناکسی برسد با همه آسانی عدالت را پایمال می سازد.

اینها بخشی از عیب های عمده قانونی اروپایی است که من باجمال یاد کردم و از دیگر عیب ها صرفنظر مینمایم. بخصوص از قسمت اجرا خاموشی را واجب می بینم. زیرا داستان اجرا تا حدی دلگداز است که من هر وقت بیاد آن می افتم رشته شکیبایی را از دست میهلم و حال دیگرگون می شود. اگر متظلمی پس از چند سال دوندگی و تلخی ، عمر و حوصله اش وفا کرده و کارش باداره اجرا رسیده تازه در آنجا گرفتار رذالتهای مأمورین بیسواد و کهنه کار خواهد گردید و سختی هایی خواهد دید که نه تنها از تعقیب کار بلکه از عمر خود نیز سیر شود.

چه بسا متظلمی که بسالها دوندگی در محاکم طاقت آورده در اجرا تحمل رذالتهای مأمورین نتوانسته و ناچار دست از تعقیب کار برداشته است. چه بسا حکم هایی که باشتراک ده بیست قاضی

صدور یافته و در مقام اجرا یک مأمور بیسواد مفاد آنرا کنار گزارده و اندیشه های کج و طمع آمیز خود را بمتظلم بیچاره تحمیل کرده است .

خواهید گفت : مگر برای شکایت از مأمورین اجرا راهی نیست؟... می گویم : چرا ولی خود آن شکایت دوسیه بزرگی پیدا می کند که مدتها باید گرفتار دنبال کردن آن بود. و آنگاه کسی که باید بشکایت از مأمور اجرا رسیدگی کند خودش از ردیف مأمورین اجراست.

تماشا کردنیست که برای یک امر ساده اجرای حکم ، قانون اروپایی چه راه دراز و پیچاپیچ توانفرسایی درست کرده است! راهی که از ده متظلم یکی قادر به پیمودن آن از آغاز تا انجام نیست. چه دلیل بهتر از این که در اداره اجرای تهران از بیست سال پیش تا امروز صدها کار/اجرا نشده هست که مردم از سخت گیری مأمورین بستوه آمده و پس از چندین سال مرارت و گرفتن حکم از محکمه در مرحله اجرا کار را نانجام گزارده فرار کرده اند.

چنانکه در آغاز کتاب گفته ایم این عدلیه با آن بزرگی و با سنگینی بودجه اش از نظر رفع حاجت مردم در حکم هیچ است و این نکته را دوباره تکرار می کنم که دادرسی که پس از چندین سال خوندل خوردن خواهد بود گو هرگز مباد.

من هیچگاه فراموش نمی کنم آن زنی را که دختر بازرگان توانگری در قفقاز بوده و بیکی از ایرانیان شوهر کرده و همراه او نیز بایران آمده و مال بسیاری با خود آورده بود و پس از یکی دو سال زندگی باهم ، شوهر پی زن دیگری رفته و این بیچاره را لخت و تهیدست از خانه بیرون کرده بود که برای چاره جویی و تظلم در عدلیه با دل پر جوش و چشم اشکبار نزد من آمد و من چون حال عدلیه را باو گفتم که اولاً اگرچه ازدواج شما از روی شرع اسلام صورت گرفته ولی چون قباله در باکو نوشته شده باید آن را بآن شهر فرستاد که قونسول ایران مطابقت آن را با قوانین دولت بلشویکی تصدیق نماید. ثانیاً حداقل مدت این دعوی دو سال است و شاید بیشتر هم بکشد و شما باید عجله نکرده هرروز بسر وقت من نیایید ...

بیچاره از شنیدن عبارت « دو سال بیشتر» چنان از جا رفت که دیگر مجال تمام کردن گفتگو بمن نداد و پیایی می پرسید : دو سال؟! دو سال؟! چطور دو سال؟! مگر چه شده؟! پس در اینمدت من چه بخورم و کجا بمانم؟! این پرسشها را تکرار کرده با دل پر جوشتر و چشمی اشکبارتر بیرون رفت و ندانم چه شد و چه چاره ای برای درد خود اندیشید؟..

ولی او خرسند باید بود که من از آغاز قضیه را باو گفتم و چگونگی عدلیه را فهمانیدم. صدها زن دیگر که چگونگی این اداره را ندانسته و تظلم نموده اند سرنوشت ایشان آنست که بارها در حیاط عدلیه دیده ایم که زنی پس از چندین سال آمد و رفت و شنیدن عبارتهای نامفهومی سرانجام کاسه صبرش لبریز گردیده حیا و وقار را کنار نهاده دیوانه وار داد و فریاد آغاز کرده و آنچه لعن و نفرین است از دهان بیرون می ریزد. نه تنها زنان از مردان هم چنین کسانی فراوان دیده شده.

هر کسی بر حیاط عدلیه گذشته و نگاهی از روی دقت بر آن گروه انبوهی که هر روز در آنجا هستند بیندازد مگر دلش از سنگ باشد که بحال آن بیچارگان نسوزد. تو گویی مردگانی هستند که از گور برخاسته اند و دسته دسته گرد هم آمده اند و درد دل می کنند. یکی این گفتگو را دارد که روزی که پا بعدلیه نهاده جوان بوده و ریش سیاه داشته ولی اکنون همه موهایش سفید گردیده. دیگری این شکایت را می نماید که هنگامیکه تظلم کرده و خود را گرفتار عدلیه ساخته تمول سرشاری داشته لیکن امروز برای شام و نهار خود چشم بمساعدت دیگران دارد. یکی از بدایت شاکی است. دیگری از استیناف گله دارد. سومی از دست اجرا دلش پر خون است... بدتر از همه حال آندسته زنان است که گوشه ای را گرفته با هم راز دل می گویند. یکی در انتظار وکیلش است که بیاید و از او تحقیق پیشرفت کار را بکند. دیگری در جستجوی مأمور اجراست که بداند آیا چه اقدامی در زمینه اجرائیه نموده. هر یکی دردی دارد و انتظار کسی را می برد.

گاهی نیز یکی یا دو تن از ایشان در نتیجه درد دل گفتن دلش جوش زده رشته وقار و شکیبایی را از دست داده با داد و فریاد و لعن و نفرین مردم را دور سر خود گرد می آورد...
بیش از همه دل من از آن می سوزد که فرومایگانی که این حال عدلیه را می بینند بجای آنکه به بیخردی قانونگزاران غرب پی برده زبان بدگویی از ایشان باز کنند زبان به بد ایران باز کرده چنین میگویند: این عدلیه هنوز برای ما زود است.

درست مانند آنکه کسی پارچه بخیاط داده تا رختی بدوزد و خیاط ناشی بوده رخت کوتاه و تنگی دوخته و او بجای آنکه بر تنگی و کوتاهی رخت ایراد بگیرد بر تن و بالای خود ایراد می گیرد. آیا چنین کسی تا چه اندازه فرومایه است!؟

پست نهادانی هم میگویند: ما در ایران آدم نداریم. می گویم: ای فرومایه نادان! با این قانون بیخردانه اگر هزارها آدم هم باشد چه خواهد بود!؟

کسانی هم می پندارند که چون ما با دولتهای اروپا معاهدات تجارتی داریم ناگزیریم که قانون عدلیه اروپا را بپذیریم. این پندار هم بیجاست. زیرا هر کشوری درباره قوانین و ادارات خود آزاد است. چیزیکه هست باید قوانین هر کشوری مدون باشد و در دسترس همگی گزارده شود.

نیز کسانی گمان دارند که چون اداره ثبت املاک و اسناد در ایران برپا گردیده رفته رفته دعاوی در ایران کمتر شده و تأخیر و طول مدت امروزی از میان خواهد رفت. این گمان هم نادرستست. زیرا راست است که ثبت املاک و اسناد یک رشته دعاوی را از میان میبرد و این اداره ها اگر از میزان بیهوده کاریهای آنها کاسته شود اداره های سودمندیست ولی نباید فراموش کرد که باز دعاوی اسناد عادی و دعاوی تجاری و دعاوی ارثی و دعاوی حاصله از جرایم و مانند اینها هست که برای آنها باید عدلیه داشته باشیم. و آنگاه اسناد رسمی هم تنها از دعوی انکار مهر و امضا مصون می باشد و دعاوی ناشیه از خیارات و دیگر جهات در مورد آنها نیز باقیست. از اینجاست که اجرای اسناد رسمی بی محاکمه که در ایران رسم کرده اند خود خطای دیگرست و باید آن اسناد را نیز بمحاکم ارجاع نمود.

در پایان سخن این نکته را تکرار می‌کنم که در قضاوت و رسیدگی بدعوی چنانکه عدالت شرط مهم است سرعت کار شرط مهم دیگر است. زیرا اولاً چنانکه گفته ایم متظلم یا بعبارت پارسی ستم‌دیده دلش پر آتش و ناآرام است که باید هرچه زودتر آبی باتش دل او ریخته او را آرام ساخت. ثانیاً تأخیر و طول مدت بهر حال متضمن خسارت برای اوست. ثالثاً یک رشته کارهایی هست که اگر رسیدگی بآنها طول مدت پیدا کند موضوع از میان می‌رود. مثلاً اگر دو نفر در خانه ای شریک باشند و یکی از ایشان چیرگی و زمختی کرده بآند دیگری راحتی ندهد و این بدبخت بعدلیه رجوع نموده افراز بخواهد و از روی قانون اروپایی حداقل مدت افراز دو سال مدت بکشد آیا در این مدت بسیار، تکلیف این بدبخت در برابر آن زمختیها چیست؟! و آنگاه آیا در این دو سال خانه در نتیجه لجاجت ایشان ویرانه نخواهد بود؟!.

مثل دیگر: قناتی میانه دو نفر مشترک فیه است و ناگهان در یکجا خرابی پیدا کرده و جلو آب گرفته شده که باید هرچه زودتر خرجی گذاشت و آن مختصر خرابی را تعمیر نمود. ولی شریکی بلجاعت یا بسفاهت از شرکت در خرج امتناع دارد. بحکم قانون مدنی در چنین موقعی باید بصلحیه تظلم کرد که یکی از سه کار را حکم کند: یکی آنکه شریک ممتنع را ملزم بتأدیة مخارج سازد. دیگری آنکه او را مجبور باجاره دادن سهم خود نماید. سومی آنکه او را ملزم بفروختن سهم خویش یا خریدن سهم طرف گرداند. ولی از کجا معلوم که امین صلح قانون اروپایی قوه فهم این حکم قانون مدنی را داشته باشد و بیچاره طرف را با سخن های پوچ و تحکم آمیز از جان خود سیر و از تظلم کردن پشیمان نسازد؟! و آنگاه حداقل مدت این دعوی دو سال است و شاید تا پنج و شش سال هم بکشد آیا در این مدت تکلیف خرابی قنات که پاک ویرانه و بایر میگردد چه خواهد شد؟!.

من هرچه می‌اندیشم که مقصود قانون گزاران اروپا از این قانون چه بوده نمی‌فهمم. اگر قانون برای جلوگیری از ظلم و تقلب کسان است از این قانون ایشان چنان کاری ساخته نیست. در جایی که کسی خواهد توانست طرف را پنج سال و شش سال و ده سال و پانزده سال و تا هر اندازه که بخواهد در عدلیه معطل سازد دیگر چه ترسی از کسی دارد و چرا تقلب و تعدی نکنند؟! امروز هر کسی که ازو تظلم میشود و نزد وکیلی میرود که او را برای دفاع وکالت دهد شاید نخستین سؤال او از وکیل اینستکه: «چند سال میتوانیم مدعی را بدوانیم؟!» بویژه با بودن قانون حکمیت که از اختراعات قانونگزاران ایران است و خود یکی از بهترین وسیله‌ها برای پوچ گردانیدن هر دعوایی می‌باشد.

آنچه دانسته شد این قانون را برای مقصد خاصی گزارده اند ولی او راههایی پیش پای وکلاء می‌گذارد که می‌توان یک محاکمه را تا صد سال هم معطل و بلا تکلیف گذاشت. چنانکه بعضی وکلاء آن راهها را یاد گرفته اند و بکار می‌برند و برای اینکه دیگران هم یاد نگیرند من از اشاره بآنها در اینجا خودداری می‌نمایم.

گفتار دوم

پاره ای وقایع عدلیه

از روزیکه این عدلیه اروپایی در ایران برپا گردیده خدا میداند که چه خاندانهایی را برافکنده و چه مردانی را از پا انداخته است. من نمیخواهم شمارشی در اینجا از ضررهای آن داده باشم ولی چون کتاب را برای آگاهی اعلیحضرت شاهنشاه ایران می نگارم یک رشته وقایعی را با نام و نشان در اینجا یاد میکنم تا اعلیحضرت ایشان بدانند که عدلیه ای که دولت سالانه بودجه سنگین آنرا می پردازد چه نتیجه هایی از آن بدست مردم می آید :

۱- در سال ۱۳۰۴ که از خوزستان بازگشته در تهران عضو وزارت عدلیه بودم شخصی بنام «طبیعی» شکایتی باین عنوان کرده بود که محاکمه مهمی در عدلیه دارد که با آنکه تجارتنی است و باید هرچه سریعتر پیش رود گذشته از معطلی ها که در مرحله بدایت رویداده اکنون محکمه استیناف چهار سال است قضیه را معطل کرده و پس از هفتاد جلسه محاکمه تازه حکم نداده و قضیه را ارجاع بشرع کرده است.

این شکایت بسیار غریب مینمود. بخصوص موضوع هفتاد جلسه و حکم ندادن. وزارت عدلیه تحقیق قضیه را از من خواست و من دوسیه را از دفتر استیناف گرفته دقت نمودم. موضوع این بود که طبیعی با حاجی میرزا علی نامی شرکت داشته اند. حاجی میرزا علی در غیاب طبیعی سرمایه را ضبط کرده و به طبیعی دخالت نداده. قضیه بتظلم کشیده و از بدایت به استیناف رسیده برخلاف گفته شاکی شماره جلسه هایی که در استیناف داده بودند بهفتاد نمیرسید. ولی از شصت گذشته بود. با اینحال پس از سه یا چهار سال مدت ، قضات استیناف قضیه را از سر خود باز نموده و بمحضر شرع ارجاع کرده بودند.

این قضیه گذشت و در سال ۱۳۰۹ که ریاست محاکم تهران را داشتم و چند هفته هم اختیار اجرا با من بود ناگهان روزی همان طبیعی را دیدم که بشکایت از اجرا نزد من آمده بود. دوسیه را خواسته و خواندم. معلوم شد پس از آن شکایت بوزارت عدلیه که اثری بر آن بار نشده بیچاره از سوزش دل شکایت دیگری نوشته و بکفیل عدلیه نسبت رشوه گرفتن داده و مدتی گرفتاری این نسبت را داشته است. سپس بهر نحوی بوده کارش در استیناف خاتمه یافته ولی چون حکم با اجرا آمده هر ملکی یا خانه ای را که توقیف کرده اند برادر حاجی میرزا علی شخص ثالث شده و مدتها نیز گرفتار این محاکمه ها بوده است که چندین دوسیه کلفت دیگری هم درست گردیده. با این همه پس از ده سال و بیشتر هنوز اثری بر تظلم او بار نشده و جز یک رشته مخارج وکیل و عدلیه و مأمور اجرا

و یکرشته غصه های دلگداز نتیجه ای بدست بیچاره نیامده بود. این شگفت که چون از متصدی اجرا درباره کار او توضیح خواستم نوشته بود: «قضیه اشکال قانونی دارد و قابل اجرا نیست». من دستورهایی برای رفع اشکال قانونی متصدی اجرا دادم ولی چون اکنون هم طیبی را در عدلیه می بینم احتمال میدهم که هنوز آن اشکال قانونی رفع نشده باشد.

۲- علیزاده و آقا میر رشتی دو تاجری هستند که در تهران تجارت می کرده اند. آقا میر بیست هزار تومان سرمایه نقدی داشته و سرمایه علیزاده بیشتر از این میزان بوده و هر دو خانه و املاک در تهران و رشت داشته اند. در سال ۱۳۰۶ این دو تاجر دعوی بر شرکت پرس آذ نفت در عدلیه کرده اند بعنوان اینکه نفت از شرکت خریده اند و شرکت مقداری از آنرا تحویل داده باقی را تحویل نمی دهد. قیمت مدعی به پانزده یا شانزده هزار تومان است. پس از چندین جلسه محاکمه چون در یکی از مدارک دعوی کلمه «تتمه» قید بوده وکیل شرکت بآن کلمه^۱ نسبت الحاق داده و قضیه را مبدل به دعوی جزایی ساخته. دوسیه را نزد مستنطق فرستاده اند و او دو تاجر و شاگرد حجره و کسان ایشان را بااستنطاق کشیده و مدتها تعقیب قضیه را میکرده تا قرار مجرمیت داده و دوسیه را بمحکمه جنایی فرستاده. محکمه جنایی نیز مدتها تعقیب امر را میکرده تا حکم حبس دو تاجر را داده. از این حکم تمیز خواسته شده و تمیز آن را فسخ کرده و رسیدگی را بمحکمه جنایی اصفهان حواله کرده. در اصفهان پس از مدتها جریان که دو تاجر پنج دفعه مسافرت بانجا نموده اند نتیجه تبرئه ایشان شده و تمیز این حکم را ابرام کرده.

این قضیه از سال ۱۳۰۶ تا نیمه های ۱۳۱۱ مدت کشیده. در این مدت آنچه صدمه است بدو تاجر رسیده. سرمایه خود را که شاید بیش از پنجاه هزار تومان بوده است از دست داده و خانه و املاک خود را در قبال مبلغهای کمی فروخته یا رهن گزارده اند و کارشان بانجا رسیده که با سختی بسیار روز بگزارند. گذشته از آنکه در این مدت از کسب و تجارت بازمانده اند شاید بیش از هفت یا هشت هزار تومان هم خرج محاکمه کرده اند. معلوم است که همین اندازه خرج را بلکه بیشتر شرکت پرس آذ نفت کرده. این یکی از شگفت کاری های قانون اروپایی است که برای شناختن درستی یا ساختگی یک کلمه «تتمه» شش سال مدت و ده پانزده هزار تومان مخارج حاجت افتاده.

این شگفت تر که پس از عودت دوسیه بمحکمه حقوقی این محکمه از روی دستور قانون اروپایی لازم دانسته که خود او دوباره درباره آن کلمه رسیدگی دیگری بنماید و محاکمه مدتها معطل این رسیدگی بوده. پس از آن هم که محکمه رأی بر حقیقت دعوی داده چون در موقع اعلام رأی طرف حضور نداشته بدستور قانون اروپایی آن را غیابی حساب کرده و چون طرف عرضحال اعتراض داده دوباره رسیدگی آغاز شده.

خلاصه آنکه اکنون اصل دعوی در مرحله استینافی است. از آنسوی پس از ختم دعوی جزایی، دو تاجر بعنوان مطالبه خسارت آن محاکمه یکی بمبلغ سی هزار و دیگری بمبلغ چهل هزار تومان

۱- در چاپ دوم کتاب بجای «کلمه»، «محاکمه» آمده ولی «کلمه» درست می نماید همچنانکه آورده ایم. - و

اقامه دعوی کرده اند. شرکت در مقابل این دعوی میگوید این ضرر را ما نزده ایم قانون زده. اگر حقیقت را جسته باشیم این ایراد بجاست ولی از آنسوی قانون هم ضرر را بگردن شرکت می اندازد. بهر حال محکمه در یک قسمت این دعوی مدعیان را ذیحق دانسته و در قسمت دیگر ایشان را محکوم کرده. هر دو طرف استیناف خواسته اند که اکنون شش دوسیه در استیناف میانه دو تاجر و شرکت پرس آذ نفت مطرح می باشد. اگر قانون اینست که هست خدا میداند که تا چند سال دیگر دو طرف گرفتار یکدیگر خواهند بود.

۳- دو کاسب اهری سالهاست در باکو زحمت کشیده و ۲۶۰۰ تومان سرمایه اندوخته بوده اند. هنگامیکه میخواهند بخانه خود برگردند چون نمی توانستند پول همراه بیاورند آن وجه را بتاجری که در باکو و تهران حجره داشته امانت سپرده قبض میگیرند که در تهران دریافت دارند. پس از آمدن به اهر چون همه سرمایه و مایه امیدشان آن وجه بوده ناچار سفر بتهران میکنند که آنرا دریافت نمایند. پس از رسیدن بتهران که تاجر نیز آمده بوده می شنوند تاجر با کسان دیگر هم آن معامله را کرده و چون بتهران رسیده بدستگیری یکی از وکلای معروف عدلیه حکم افلاس از محکمه تجارت گرفته و باستناد آن حکم بکسی نیم شاهی نمیدهد. بیچاره دو کاسب سخت نومید گردیده چون از تاجر متقلب هم جز جواب رد نمی شنیده اند یکی از ایشان قصد تریاک خوردن و خودکشی میکند. چرا نکند؟! پس از سالها غربت کشی مایه امیدش این وجه بوده که بوسیله آن کسبی در اهر راه انداخته پهلوی زن و فرزند خود زندگی نماید و کنون آن مایه امیدش را از دست رفته می بیند و چاره هم ندارد.

خواهید گفت : چرا چاره ندارد؟! پس عدلیه باین بزرگی که دولت سالانه صدها هزار تومان بودجه آن [را] می پردازد برای چه کاریست؟! پس این صلیحه ها ، بدایت ها ، استینافها ، تمیزها ، اداره تفتیش ، محکمه انتظامی ، دایره اجرا برای چه روزیست!؟

می گویم همه اینها در زمینه رفع حاجت مردم در حکم هیچ است. اگر باور ندارید باقی داستان آن دو مرد کاسب را گوش کنید : کسانی از آذربایجانیان از قضیه قصد خودکشی آنمرد مطلع میشوند. بهر نحوی است ازو جلوگیری کرده و هردو را روانه اهر می نمایند. وکیلی هم قبول می کند که مجانی وکالت ایشان را پذیرفته در عدلیه تظلم نماید. عرضحال داده می شود. تاجر متقلب دوباره بآن وکیل معروف مراجعه نموده یکی از شاگردان او را وکیل این دعوی قرار می دهد. چنانکه رسم است و قانون اروپایی بهر کسی یاد داده تکذیب مهر و امضا می شود. پس از رسیدگی های مفصل بدو حکم غیابی ، سپس حکم حضوری صادر می گردد. سپس نوبت استیناف می رسد. در آنجا هم تاجر محکوم می شود. این حکم از تمیز هم ابرام می یابد. پس از آن دوره عرضحال افلاس پیش می آید. آنهم بختامه میرسد. اکنون نوبت اجراست : ورقه اجرائیه صادر می شود. مدتها محل تاجر متقلب را پیدا نمیکردند! پیدا کرده ابلاغ می نمایند. ده روز گذشته باید تقاضای توقیف مال یا شخص او را کرد. او

که مال ندارد. آن حجره بلور فروشی در تمچه حاجب الدوله مال خواهر زاده اوست که محض ترحم دایی خود را بشاگردی پذیرفته است.

پس باید توقیف شخص او را تقاضا کرد. این تقاضا می شود. تاجر متقلب استشهادی با چهار مهر تهیه می کند بعنوان اینکه هرگاه او را توقیف کنند زن و فرزندان او بی کفیل خرج خواهد ماند. امین اجرا که رتبه قضایی هم دارد و خودش می تواند تشخیص حق و باطل بکند این استشهاد را کافی دانسته از توقیف تاجر متقلب خودداری میکند. زحمت پنجساله دو کاسب بدبخت با یک اراده مغرضانه هدر می رود.

چه باید کرد؟ می گویند تاجر متقلب در اردبیل خانه معتبر و املاک زیاد دارد که باسم مادر و خواهران خود ثبت داده. چاره دیگر نیست توقیف آنها را بخواهیم. می خواهند. ولی باید از اجرای اینجا مراسله [ای] باجرای عدلیه اردبیل بنویسد. این مراسله نوشته می شود. سه ماه می گذرد و جواب نمیرسد. تأکید میشود :

« چون تقاضای محکوم لهما مطابق دستور قانونی نیست این اداره از اقدام معذور است ». چه باید کرد که این تقاضا مطابق دستور قانونی باشد؟! « باید نماینده ای در اینجا داشته باشند که ملک را که توقیفش تقاضا شده نشان بدهد ». نماینده معرفی می شود و ششماه است هنوز جوابی یا نتیجه ای معلوم نشده. ولی شما خانه را توقیف شده بگیرید تازه چه خواهد بود جز اینکه شخص ثالثی پیدا شود و سالها نیز محاکمه آن جریان پیدا کند؟!.

۴ - این داستان را مردی از بهبهانیان که در تهران سکنا دارد نقل نموده که گذشته از آنکه گوینده مرد راستگویی است ، چون نظایر آن در عدلیه فراوان است ، در اینجا می نگارم اگر چه خود من دوسیه آن را ندیده ام :

سیدی در بهبهان مالک دیهی بوده که از عایدی آن معاش می کرده. یکی از خانان بختیاری بدستاویز آنکه فرمانی از دولت بنام آن دیه دارد دست سید را از آن ملک کوتاه کرده و خویشتن تملک می کند. سید مدتها بوزارتخانه ها عریضه می نوشته و چنانکه مرسوم است جواب می شنیده که بمحکمه صالحه رجوع کنید. اینست که ناگزیر شده وکیلی در شیراز گرفته و عرضحال بعدلیه آنجا میدهد. کسانیکه گرفتار شده اند خوب میدانند که در چنین موقعی که باید احضاریه را از شهری بشهر دیگری بفرستند چه اشکالها پیش می آید و چگونه دفتر عدلیه آن شهر دیگر هیچگونه اعتنا بمراسلات و تأکیدات نکرده ماهها یک احضاریه را بلاتکلیف میگذارد. بخصوص اگر طرف دعوی دارای شکوه و عنوانی باشد.

بهرحال قریب دو سال صرف احضاریه و مبادله لوایح شده نوبت جلسه و رسیدگی می رسد. در این موقع وزیر مالیه قانون ۱۳ آبان ۱۳۰۹ را راجع بدعاوی دولت و افراد بتصویب مجلس رسانیده بود. چنانکه عادت قضات است که تا میتوانند کار را از سر باز میکنند و با اندک بهانه قرار عدم صلاحیت یا ارجاع بخبره میدهند قاضی شیراز هم بدستاویز قانون مزبور بعنوان اینکه بنای دفاع

طرف، داشتن فرمان از دولت می باشد که دعوی ارتباط بدولت دارد و مرجع دعوی دیوان محاکمات وزارت مالیه در تهران است بیدرنگ قرار عدم صلاحیت صادر می نماید.

وکیل سید میگفته: باید از قرار استیناف خواست و پس از استیناف تمیز تقاضا کرد. سید از سادگی که دورهای دیرین را در یاد داشته پیشنهاد وکیل را نپذیرفته می گوید: چه بهتر که بتهران بروم و در آنجا تظلم نمایم. و چون بتهران میرسد وکیل گرفته در دیوان محاکمات تظلم می نماید و یک سال کمابیش مدت کشیده رأی محکمه بناحقی او و بطلان دعوی صادر می شود. جهت قضیه آنکه دلیل سند مالکیت و تصرف سابق بوده که بایستی از محل تحقیق شود و این کار در تهران ممکن نبوده.

بیچاره سید دستش از همه جا کوتاه شده به بهبهانیان که در تهران اقامت دارند توسل می نماید و آنان چاره نمی یابند جز آنکه از حکم دیوان محاکمات تجدید نظر خواسته شود. بیچاره دوباره خرجی کرده تجدید نظر خواسته و خوشبختانه در این محکمه آن حکم لغو میشود، باین عنوان که هیئت تجدید نظر دیوان محاکمات را صالح برسیدگی این دعوی ندانسته حکم او را لغو و عدم صلاحیت محکمه مالیه را اعلام میدارند.

آن دوست بهبهانی که این داستان را بمن نقل کرد میگفت: پس از چهار سال زحمت و پس از آنهمه مخارج تازه قضیه بحالت اول بازگشته در حالیکه بیچاره سید پاک از هستی افتاده و برای خرج شام و ناهار خود نیز محتاج مساعدت میباشد و چون ماندن او در تهران مایه ننگ ماست میخواهیم چند نفری وجهی تهیه کرده باو بدهیم که به بهبهان رفته اگر توانست دوباره وجهی آماده کند و مجدداً تظلم نماید.

من گفتم: افسوس که هنوز قضیه بحالت اول برنگشته. زیرا قرار عدم صلاحیت که از دو محکمه صدور یافته باید تکلیف آن در تمیز یا در استیناف معین شود و این کار کمتر از یک سال نخواهد کشید. شاید دو یا سه سال هم بکشد.

بیچاره از این سخن متحیر شده پرسید: پس چه بکنیم؟! سید استطاعت توقف در تهران ندارد. اگر برود هم کارش بی نتیجه میشود. گفتم: بازگشتن از نیمه راه زیان خود سود است. بهرحال کار او بی نتیجه است. صدها امثال او معنی عدلیه و عاقبت تظلم را ندانسته خود را گرفتار ساخته اند و پس از سالهای متمادی جز از بدبختی و فلاکت به نتیجه دیگری نرسیده اند. گیرم که محکمه صالحه معین شد و بار دیگر عرضحال داد چنین محاکمه ای در کمتر از ده سال بیپایان نمیرسد. مالکیت یک دیهه نیز بدو سال تلف کردن عمر نمی ارزد. چه بهتر که سید همین صدمات را ندیده بینگارد و از راهی که آمده به موطن خود بازگردد و دیگر در پی تظلم و تعقیب نباشد.

۵- این قضیه که میخواهم بنویسم شبیه آن داستان سید بهبهانی است با این فرق که من آنرا از دیگری شنیده بودم و اینرا خودم آگاهی دارم: محمودآباد دیهه در ولایت اصفهان و ملک مخدره ای از خاندانهای بختیار است.

در چهار پنج سال پیش در موقع ثبت آن دیه میانه رعایا و مالکه در باب پاره ای قطعات اختلاف پیدا شده رعایا به ثبت مالکه اعتراض می کنند که بموجب قانون باید بمحکمه صالحه عرضحال بدهند. یکی از وکلای عدلیه را وکیل گرفته در عدلیه تظلم می کند و پس از احضار و مبادله لوایح چون وکیل مالکه در ضمن دفاع گفته بوده که موکله او دیه را از دولت دریافت داشته بی آنکه قطعات مورد دعوی مستثنا باشد محکمه این جمله را مستند گرفته بدستاویز اینکه دعوی ارتباط بدولت دارد قرار عدم صلاحیت می دهد. نمی دانم از این قرار استیناف می خواهند یا نه.

بهرحال در اینجا نیز دامنه کار بدیوان محاکمات تهران می کشد. چیزیکه هست در اینجا خود دیوان محاکمات قرار عدم صلاحیت می دهد. وکیل رعایا عرضحال به تمیز داده حل اختلاف را می خواهد. تمیز پس از یکسال معطل کردن عرضحال او را رد میکند. دوباره عرضحال باستیناف داده میشود که در آنجا در محکمه مختلط حل اختلاف بشود. ولی اکنون قریب نه ماه است که مکرر تعیین جلسه شده و در هر دفعه چون کسانی که باید از مالیه و اداره حکومتی برای شرکت در آن امر بمحکمه بیایند نیامده اند هنوز جلسه تشکیل نیافته است.

نمی دانم آیا خوانندگان اهمیت امر را درک می کنند یا نه؟! آیا زشتی کار را چندانکه هست درمی یابند یا نه؟! ستمدیده بدبختی که زورمند ستمکاری بر سرش کوفته سرمایه زندگانی خودش و خاندانش را از دستش ربوده چنین بیچاره ای برای اینکه بشناسد که در کجا باید تظلم کرد پنج سال و شش سال دوندگی لازم دارد که با دل پر آتش و سوزان صدها نارواییها نیز از این و آن ببیند و اثاث خانه را فروخته صرف وکیل و پول تمبر کند تا بداند که آیا در کجا بتظلم او رسیدگی خواهد شد. دریغا صد دریغا! فسوسا صد فسوسا! دریغا که خرد و دانش تا این اندازه از جهان گم شده! فسوسا که چنین بیخردیها نام قانون گرفته!

یک قانون چرا مرجع رسیدگی هر شکایتی را روشن و آشکار معین نکند تا چنین دشواریها روی ندهد؟! یا در صورتیکه اشتباه رویداد و کسی بمحکمه بیگانه ای عرضحال داد چرا دستور قانون این نباشد که در همان هنگام عرضحال را باور کرده بمحکمه صالحه راه نمایند که نه معطلی در کار باشد نه مخارج بیهوده؟!!

اینکه من این موضوع صلاحیت را یکی از عیبهای قانون اروپایی نشمرده و در گفتار یکم یاد نکردم از اینجهت است که نمی دانم آیا این موضوع در قوانین خود اروپا چه حالی را دارد و احتمال میدهم که در آنها باین زشتی نباشد.

بهرحال مایه کار از اروپاست و این نازک کاریها از مغز قانونگزاران اروپا میتراود. این نشانه درماندگیست که کسانی چنین چیزهایی را بآرزو و امید از بیگانگان بگیرند و نام آنها قانون گذارند. اگر قانون برای تأمین عدل و ایمنی است بگوئید که از این قانونهای پیچاپیچ چه نفعی بحال عدل و ایمنی امید توان داشت؟! در جاییکه دادخواه ستمدیده در شش سال هنوز نتوانسته مرجع دادرسی خود را بشناسد ستمگر چرا ستم نکند و آیا از چه بترسد؟!!

۶- در هشت و نه سال پیش که زمینهای بیرون تهران ترقی کرده بود میرآبی یک قطعه زمینی در یک فرسخی شهر از کسی خریده و قبالة آن را مستمسک کرده بر زمینهای نزدیک شهر دست انداخته باین و آن می فروشد. مدتها مشغول این کار بوده تا صاحبان زمینها خبر می یابند و گروهی از زن و مرد و صغیر و کبیر املاک خود را یغما شده می بینند و دسته بندی کرده بتأمینات شکایت می نمایند.

مفتش تأمینات میرآب را جلب کرده بتحقیق می پردازد. میرآب دعوی خرید زمین می کند و قبالة خود را نشان می دهد. مفتش فروشنده را خواسته استنطاق میکند. او آشکار میگوید که زمینی که بمیراب فروخته در یک فرسخی است و هنوز میرآب آن را تصرف نکرده و با این زمینها که او بمردم فروخته هیچگونه ارتباط ندارد.

مفتش قبالة های صاحبان دعوی را نیز خواسته همه آنها را بمحل برده تطبیق میکند. قبالة میرآب را نیز تطبیق می نماید. از صاحبان زمینهای دیگر در آن نزدیکی نیز پرسشها می کند. نقشه هایی [را] که برای آن زمینها در سی سال پیش بامر دولت کشیده شده بود نیز بدست آورده دقت مینماید. کوتاه سخن: آنچه تحقیق کردنی است کرده دوسیه بزرگی درست میکند و آنرا بپارکه نزد مدعی العموم میفرستد.

در پارکه نیز مستنطق میرآب و صاحبان زمینها و همه دیگران را یکایک خواسته تحقیق می نماید. خود او نیز بمحل رفته تحقیق قضیه را می کند و پس از چند ماه زحمت به نتیجه رسیده قرار مجرمیت صادر می نماید.

دوسیه در محکمه جزا دنبال شده، یک دور نیز قاضی جزا تحقیق کرده او نیز بمحل میرود و از همگی همسایگان تحقیق میکند و پس از مدت درازی حکم بمجرمیت میراب صادر میکند. از این حکم استیناف خواسته میشود. یکسال دیگر در استیناف محاکمه طول می کشد و سرانجام قضات استیناف بدستاویر ماده (۱۷) از قانون جزا همه زحمت های تأمینات و مستنطق و قاضی جزا و بیچارگان صاحبان املاک را هدر کرده حکم را نقض و قرار میدهند که باید اول در باب مالکیت در محکمه حقوق محاکمه شده سپس رسیدگی جزایی شود.

یکدسته از صاحبان املاک که زن و بچه یا اشخاصی بیدست و پای بودند یکجا نومید گردیده چشم از زمینهای خود پوشیده کنار میروند و پس از پنجسال زحمت و دوندگی با دل شکسته و چشم اشکبار عدلیه را وداع می گویند. چند نفر دیگر وکیل گرفته اقامه دعوی حقوقی مینمایند و چون میرآب هر قطعه را بچند نفر فروخته که باید از دست آن کسان تظلم نمود هر صاحب ملکی ناگزیر میشود که از هفت یا هشت نفر تظلم نماید و هر یکی از ایشان که بمحکمه میآید دعوی تصرف میکند که باید خلاف آن تصرف را اثبات نمود. این شگفت تر که بموجب قانون اروپایی آنهمه تحقیقاتی که مفتش تأمینات و مستنطق و قاضی جزا کرده اند و سه دوسیه بزرگ درست شده در اینموقع همه هیچست که باید در دفتر راکد بخوابد و صاحبان املاک در مقابل دعوی تصرف مدعی -

علیهم یک رشته دلایل دیگر تهیه نمایند. و چون قضات تا میتوانند دعوی را از سر خود باز میکنند پیداست که در چنین دعاوی اثبات تصرف چه اندازه زحمت و مخارج دارد چنانچه همین دعاوی سه سال است در محاکم جریان دارد و هنوز به جایی نرسیده و چه بسا که این چند نفر نیز بسته آمده دست از حقوق خود برداشته فرار کنند و میرآب از دولت خرابی قانون مقصود خود را پیش برده آسوده بخوردن پول های زمین ها بپردازد.

اینهاست چند نمونه از کارهای عدلیه. کسانی اگر تصور نمایند که در این حکایتها مبالغه بکار رفته یا چیزی برخلاف حقیقت نگاشته شده بر چنین کسان چه بهتر که از گرفتاران عدلیه و از کسانی که محاکمه در محاکم دارند پرسشهایی بکنند.

من نمی گویم همه کارها این حال را دارد. میگویم پنجاه درصد کارها بدین نحو است. از پنجاه دیگر هم اگر دعاوی بشکل بهتر و آسانتری جریان دارد، دعاوی ای هم هست که بشکل بسیار بدتر از آنچه که من باز نمودم جریان پیدا میکند. این سخن بی گفتگوست که این نحو عدلیه که ما از اروپا گرفته ایم بدرد قضاوت و رفع حاجت مردم نمی خورد و خود سنگ آسیابی را میماند که با همه سنگینی فراوان ارزش بسیار اندک دارد.

این شگفت تر که چون در چاپ کتاب باینجا رسیده ایم در فرانسه که میهن این قانون اروپایی است شکایت از خرابی عدلیه و مالیه باسما رسید و در آژانسهای امروزی از زبان دالادیه رئیس الوزراء گفته میشود که باید از این ماشین های پیچاپیچ بیهوده دست برداشته ترتیب ساده دیگری در نظر گرفت.

من این پیش بینی را کرده بودم و چنانکه اروپاییان را می شناسم که همیشه یا این سر را می گیرند یا آن سر را و هرگز بخردمندی و میانه روی پایبند نیستند از اینجا شک دارم که آیا قانونهایی که این بار بگزارند چیز سودمند خواهد بود یا نه!

بهرحال این نکته را همیشه باید در نظر گرفت که غربیان در زمینه قانونگزاری سخت درمانده اند. و اینک من قانونی برای چگونگی محاکم و چگونگی محاکمه می نویسم و یقین دارم که اگر در ایران بکار بسته شود پس از دیری دیگران نیز پیروی خواهند کرد و جهان از شر قانونهای پیچاپیچ بیخردانه آسوده خواهد گردید.

قانون دادگری

۱- محاکم

بند یکم - محاکم بر سه درجه است: محکمه درجه یک یا محکمه یکم. محکمه درجه دو یا محکمه دوم. محکمه درجه سه یا محکمه سوم^۱

بند دوم - هر شکایتی نخست در محکمه یکم رسیدگی می شود. حکمی که از این محکمه صادر می شود اگر محکوم علیه خواست می تواند تا پنج روز از تاریخ استماع حکم از محکمه دوم رسیدگی دوم بخواهد. و اگر چنین رسیدگی را نخواست یا پس از پنج روز خواست، حکم اجرا می شود.

بند سوم - هر شکایتی که بمحکمه دوم رسید قاضی آن محکمه رسیدگی کرده حکم می دهد. اگر این حکم با حکم اول یکی است قضیه بکلی خاتمه یافته و حکم بیدرنگ اجرا می شود. و هرگاه دو حکم ضد یکدیگر است اگر محکوم علیه خواست می تواند تا مدت پنج روز از تاریخ استماع این حکم رسیدگی سوم بخواهد و اگر نخواست حکم دوم اجرا می شود.

بند چهارم - اگر حکم محکمه دوم در پاره ای جهات با حکم محکمه یکم یکسان و در پاره ای جهات نایکسان است جهات یکسان آن اجرا می یابد.

جهات نایکسان بمنزله دو حکم متضاد خواهد بود. وظیفه حاکم دوم است که جهات یکسان را از جهات نایکسان جدا سازد.

بند پنجم - هر شکایتی که بمحکمه سوم رسید حاکم سوم رسیدگی می کند و هر یکی از دو حکم پیشین را که موافق حق و قانون دید با آن حکم موافقت می نماید و هرگاه با هیچیک موافقت نکرد حکم جداگانه میدهد. همین حال است در موضوع جهات نایکسان دو حکم. اگر درباره یکسانی و نایکسانی جهات میانه قاضی دوم و شاکی اختلاف بوده و از آن موضوع هم شکایت شده در این باره هم حکم قاضی سوم مجری است.

۱- رسیدگی بیش از یکبار سودی دارد و زیانی. قانون اروپایی که رسیدگی را بیش از یکبار قرار داده راهی را پیش گرفته که زیان را در بر دارد ولی از سود بی بهره است. در یک دعوی بدایت رأی میدهد و استیناف رأی دیگری. از کجا معلوم که خطا از استیناف نباشد؟ پس جهت اینکه آن قانون در هر جا رأی استیناف را درست و رأی بدایت را خطا می گیرد چیست؟! حکم عقل اینست که در چنین حالی محکمه سومی در کار باشد که میانه دو محکمه قضاوت کند. ولی قانون اروپایی چنین محکمه را روا ندیده و بجای آن تمیز را قرار داده که چون حق ورود بماهیت را ندارد قضاوت کامل میانه استیناف و بدایت نمی تواند و با این حال بیش از یک محکمه سوم باعث تأخیر کار می باشد. بلکه چنانکه گفته ایم نتیجه تمیز اینست که گاهی رسیدگی بهشت و نه مرتبه می رسد.

۲- صلاحیت محاکم

بند ششم - دعاوی زمینی و کلیه اموال و اشیاء غیر منقوله در محل آن زمین و اموال و اشیاء اقامه می شود.

بند هفتم - دعاوی ناشیه از معاملات در محل وقوع معامله اقامه می شود.

بند هشتم - دعاوی ناشیه از تعهدات در محل تعهد اقامه میشود. مگر برای انجام تعهد محل دیگری شرط شده باشد که در اینصورت دعاوی نیز در آن محل اقامه خواهد شد.

بند نهم - دعاوی ناشیه از جرم در محل وقوع جرم اقامه خواهد شد همچنین کلیه خسارت.

بند دهم - در غیر مواقع فوق دعوی باید در نشیمنگاه مدعی علیه اقامه شود. اگر مدعی در نشیمنگاه خود اقامه دعوی کرد مدعی علیه مخیر است که بجواب کتبی اکتفا نماید یا خرج سفر از مدعی خواسته در محکمه حضور یابد. مدعی نیز حق دارد خرج سفر پرداخته حضور او را بخواهد.

بند یازدهم - در کلیه موارد فوق اگر ایرادی از طرف مدعی علیه نشد محکمه حق ایراد و امتناع ندارد.

۳ - عرضحال

بند دوازدهم - تظلم بمحکمه یکم بدستگیری عرضحال می شود که بر روی اوراق چاپی باید نوشته شود. شاکی همه مطالب خود را با شرح و تفصیل می نویسد و هر دلیلی که مربوط بقضیه است ضمیمه می سازد چنانکه حاجت بدلیل دیگری نباشد. همه اوراق باید در دو نسخه (یا بیشتر باندازه شماره مدعی علیه) باشد.

بند سیزدهم - دفتردار محکمه عرضحال را پذیرفته با حضور شاکی یا وکیل که عرضحال را میدهد اوراق را رسیدگی می نماید که اگر نواقصی دارد در ذیل عرضحال قید کرده و آنرا بشاکی عودت می دهد و تا رفع نواقص نشده عرضحال را نمی پذیرد.

بند چهاردهم - دفتر عرضحالی را که می پذیرد همان روز اوراق دوم را تسلیم مأمور محکمه می سازد. مأمور مکلف است که تا ۲۴ ساعت ابلاغ آنرا بدفتردار اعلام نماید.

بند پانزدهم - اگر مأمور بر محل مدعی علیهی رفت و مدعی علیه را در خانه نیافت اوراق را بعیال یا بدیگری از خویشان درجه اول او سپرده رسید می گیرد. اگر کسی از اینان نبود یا بود اوراق را نپذیرفت ، مأمور اعلانی که قبلاً تهیه شده مشتمل بر اسم مدعی و عنوان دعوی بدر خانه الصاق و دونفر همسایگان را شاهد گرفته باز می گردد و این عمل بمنزله ابلاغ است.

بند شانزدهم - مدعی علیه در مدت ده روز جواب دعوی را بنوشتن داده هر مطلبی که مفید بحال دعوی می داند شرح می دهد. اگر دعوی را حق می داند منصفانه اعتراف می نویسد. اگر حاجت بمهلت دارد طلب مهلت می کند. نیز هر مدرکی که دارد در دو نسخه ضمیمه جواب می کند.

بند هفدهم - پس از رسیدن جواب مدعی علیه دفتردار آنرا بمدعی ابلاغ و تعیین وقت نموده بطرفین اعلام می دارد.

بند هجدهم - برای درخواست رسیدگی دوم درخواست کننده شکایت خود را در لایحه ای شرح داده و آن را در دو نسخه بدفتردار محکمه میسپارد. دفتردار دقت می نماید اگر پنج روز مهلت خاتمه نیافته آن را پذیرفته نسخه دوم را به مأمور می سپارد که بدستور بند پانزدهم بطرف ابلاغ نماید و نسخه اول را با دوسیه در همان روز به محکمه بالاتر می فرستد.

بند نوزدهم - درخواست کننده رسیدگی دوم نمی تواند در این مرحله نحوه دعوی یا دفاع را تغییر بدهد و بهیچوجه گفتگوی رنگارنگ ازو پذیرفته نمی شود. ولی اگر اسناد نوینی برای تأکید و تأیید مطالب سابق خود ابراز نماید این اسناد پذیرفته می شود.

بند بیستم - در چنین موقعی چون لایحه بطرف ابلاغ می شود اگر شاکی اسناد نوینی ابراز کرده او باید در مدت ده روز جواب بنوشتن بدهد. او نیز می تواند اسناد نوینی ابراز کند و اگر نه حاجت بنوشتن جواب نخواهد بود.

بند بیست و یکم - در مورد دو بند فوق همینکه دوسیه بمحکمه بالاتر رسید اگر طرف جواب خواهد داد منتظر آن جواب باید بود وگرنه جلسه رسیدگی تعیین و بدو طرف اعلام می شود.

بند بیست و دوم - در مورد رسیدگی سوم ترتیب درخواست همانست که در مورد رسیدگی دوم. ولی در این مرحله سند نوین از کسی پذیرفته نمی شود. تعیین جلسه نیز باختیار قاضی است که اگر حاجت به پرسش و تحقیق بیش از آنچه در دوسیه است ندید بیدرنگ حکم می دهد.

۴- رسیدگی

بند بیست و سوم - در روز جلسه هر دو از مدعی و مدعی علیه حضور می یابند و هرکدام میتوانند وکیل همراه خود بیاورد. تنها وکیل بی آمدن موکل پذیرفته نمی شود.

بند بیست و چهارم - اگر یکی از دو طرف حضور نیافت: اگر مدعی حضور نیافته محکمه دعوی او را ابطال میکند که دیگر آن دعوی ازو پذیرفته نمیشود و هرچه زیان مدعی علیه است در همان جلسه تعیین و حکم اجرا میدهد. اگر مدعی علیه حضور نیافته محکمه جوابهای او را که نوشته شده هیچ انگاشته از روی مفاد دعوی و اسناد دعوی حکم می دهد و این حکم رسیدگی دوم ندارد و بیدرنگ اجرا می شود.

بند بیست و پنجم - از ماده فوق مستثنا است. مدعی علیهی که در شهر دیگری است (بفاصله ده فرسخ از محل محکمه) و مدعی با پرداخت خرج سفر حضور او را در محاکمه نخواسته که در اینصورت بجواب نوشتن از مدعی علیه اکتفا می شود.

بند بیست و ششم - اگر مدعی علیهی بعدر بیماری یا گرفتاری دیگری یا بجهت تهیه مدارک دفاع، مهلت از محکمه خواسته و محکمه عذر او را پذیرفتی می بیند. باندازه کافی مهلت داده جلسه را بموعد دیگر می اندازد یا در مورد بیماری نیابت وکیل را ازو می پذیرد.

بند بیست و هفتم - مدعی علیهی که بعلت گردنکشی مطابق بند ۲۴ محکوم شده و حکم اجرا یافته هر زمان می تواند دعوی بر محکوم له اقامه کرده رسیدگی بخواهد و قاضی اگر دعوی را درخور پذیرفتن دید حکم پیش را لغو کرده اجرا را برمی گرداند.

بند بیست و هشتم - حاکم باید پیش از جلسه دوسیه را خوانده راپرتی تهیه نماید و پرسشهایی که لازم است در ذیل راپورت قید کند و چون جلسه آغاز می شود راپورت را خوانده از هر یک از دو طرف پرسد آیا پرسش دیگری را مؤثر می داند یا نه و سپس پرسش آغاز کند. جوابها را باید خود صاحبان دعوی بدهند نه وکلاء و چون پرسشها خاتمه یافت حاکم نخست بوکیل مدعی و سپس بوکیل مدعی علیه مجال می دهد که اگر ایرادی بر جریان محاکمه دارند منصفانه بگویند و اظهارات هر یکی را در دوسیه می نویسد.

بند بیست و نهم - در جلسه سند تازه و گفتگو جز از جواب استیضاح و بیانات وکلاء در خاتمه جلسه راجع بنحو جریان محاکمه پذیرفته نمی شود.

بند سی ام - حاکم باید بیطرفانه بکشف حقیقت بکوشد و از راه پرسش و کاوش در پیرامون سندها و گفتگوها بدرک واقع سعی نماید.

بند سی و یکم - مدعی و مدعی علیه باید پای بند راستگویی باشند و هرکدام از ایشان که نادرستی کند و در ضمن رسیدگی نادرستی او معلوم شود حاکم گذشته از حکم متن دعوی، سزایی نیز مطابق قانون جداگانه ای که در این باب گزارده خواهد شد برو معین می نماید. این سزا از حیث رسیدگی های بعدی تابع اصل دعوی خواهد بود.

بند سی و دوم - رسیدگی و پرسش چون خاتمه یافت حاکم بیدرنگ رأی را^۱ نوشته و بدوسیه آورده باحضور دو طرف میخواند و خود او و دو طرف و وکلای ایشان ذیل آنرا امضا می کنند. اگر رسیدگی در یک جلسه خاتمه نیافت جلسه دیگر را بنزدیک ترین وقتی که ممکن است معین می نماید. اگر پس از انجام رسیدگی برای نوشتن رأی حاجت باندیشه و دقت باشد یک دو ساعت فاصله را اعلام می نماید. و اگر وقت محکمه به خاتمه رسیده نزدیک ترین وقت را معین می کند. و هرگاه در حین اعلام رأی، یک طرفی حضور نیافت اثری بغیبت او داده نمیشود و رأی باو نیز اعلام شده محسوب می شود.

۱- در اصطلاح این قانون فرق چندانی میان « رأی » و « حکم » منظور نیست.

۵ - دلایل

بند سی و سوم - دلایلی که می تواند اثبات دعوی یا دفاعی را بنماید بشرح آتی است :^۱

۱- اقرار

۲- شاهد

۳- نوشته

۴- دیدن محل

۵- عقیده آشنایان فن (خبره)

بند سی و چهارم - اگر یکی از مدعی یا مدعی علیه بامری اقرار کرد چه در ضمن لایحه باشد و چه در جلسه محاکمه آن اقرار بر او حجت است.

بند سی و پنجم - در هر اقراری باید تمام آن را حجت گرفت.^۲

بند سی و ششم - اقرار باخذ پول از کسی اقرار بدین محسوب نیست همچنین در ماندهای آن.^۳

بند سی و هفتم - در معاملات و ایقاعات شهادت دلیل نیست مگر در معاملات ایقاعاتی که مورد آن کمتر از صد تومان قیمت داشته باشد.

بند سی و هشتم - در مواردیکه شهادت دلیل محسوب است باید شهود معروف بدروغگویی و بی پروایی یا محکوم بجنحه و جنایت نبوده و خویشی درجه اول یا دوم با مشهودله نداشته باشند و بامری شهادت بدهند که خودشان دیده یا شنیده یا دریافته و یا از راه شیوع و شهرت یقین پیدا کرده اند. شهادت بعنوان شنیدن از دیگران یا بعنوان عقیده فنی مسموع نیست.

بند سی و نهم - شهود باید باندازه ای باشند که از شهادت ایشان اطمینان پیدا شود. شهادت یک نفر یا شهادت چند نفری که مایه اطمینان نیست مسموع نخواهد بود.

بند چهلم - حاکم شهود را یک بیک خواسته شهادت آنانرا می شنود و برای کشف راستگویی یا دروغگویی آنان پرسشهایی مینماید. هریک از دو طرف نیز میتواند پرسشهایی بوسیله حاکم از شهود بکند. نیز مشهود علیه میتواند ایراد بر صلاحیت شهود کرده هر دلیلی دارد اقامه نماید.

۱- مقصود یاد کردن همه دلایلی نبوده آنهايي که بیشتر بکار می رود شمرده شده.

۲- در قضاوتهایی که تا امروز بوده اگر کسی گفت من از فلان کس وامی گرفته بودم باز پرداختم جمله اول اقرار را گرفته برای باز پرداختن دلیل میخواهند و این باعث است که مردم در چنین موقعی مرتکب دروغ شده قضیه را از اصل انکار می نمایند. من این خطا را اصلاح کردم.

۳- این اشتباه را بسیاری از قضات از قدیم و جدید دارند که اگر کسی اقرار باخذ وجهی کرد حمل بمدیونی میکنند. اینهم خطاست. زیرا اخذ وجه اعم از دین و جهات دیگر میباشد.

بند چهل و یکم - اگر شهود در اثنای شهادت اشاره بوضع محلی مینمایند و حاجت هست که شهادت در محل استماع شود حاکم از حضور در محل امتناع نخواهد کرد.

بند چهل و دوم - هر نوشته ای بر مهر کننده یا امضا نماینده آن و بر ورثه و جانشینان او حجت است. مگر ثابت شود که از اعتبار افتاده یا از اصل اعتبار نداشته.

بند چهل و سوم - اگر نسبت سندی بخود مدعی علیه یا مدعی داده شده باید آن را پذیرفته یا آشکاره انکار نماید. تردید ازو مسموع نیست. ولی اگر نسبت بکسی دیگر داده شده تردید هم پذیرفته میشود.

بند چهل و چهارم - انکار نسبت سندی در حکم نسبت جعل است و در صورت ثبوت خلاف آن منکر بسزای افترا محکوم خواهد شد.

بند چهل و پنجم - در صورت انکار یا تردید سندی اثبات درستی آن بعهده درآورنده سند است. منکر نیز می تواند دلایلی برای اثبات رد نسبت ذکر نماید.

بند چهل و ششم - رسیدگی بدرستی سندی از طرق ذیل خواهد بود :

۱- بدست آوردن خط یا امضا یا مهر مسلم از منسوب الیه و تطبیق دو خط یا دو مهر یا دو امضا باهم. مقصود از مسلم آنست که طرف آن را بپذیرد یا اینکه در یکی از ادارات بوده و آن اداره بودن آنرا از منسوب الیه تصدیق نماید یا در مورد دیگری منسوب الیه یا طرف بودن آنرا از منسوب الیه قبول کرده باشد.

نیز می توان منسوب الیه را اگر یکی از دو طرف دعوی است بنوشتن واداشت و آن نوشته را میزان تطبیق قرار داد.

۲- شنیدن شهادت شهودیکه نوشته شدن سند یا مهر یا امضا شدن آنرا دیده اند یا از سوابق معامله اطلاع دارند یا در موقع دیگری اقرار به سند از زبان منسوب الیه یا طرف شنیده اند.

۳- جستجو از طریق پرسش از دو طرف درباره سوابق معامله و اینکه آیا منسوب الیه چه امضا یا مهر دیگری داشته است. نیز محکمه می تواند منکر را با آوردن خط یا مهر یا امضای منسوب الیه وادارد و اگر او امتناع ورزید یا خط یا مهر یا امضای عوضی آورد و این امر به تحقق پیوست همین امتناع یا تقلب را دلیل بر کذب انکار بگیرد.

بند چهل و هفتم - در مورد این تحقیق ، حاکم خود را مکلف به کشف واقع دانسته جد و سعی فرو نمی گذارد. و اگر در تطبیق خط و امضاء یا مهر حاجت بمشاوره با خط شناس یا مهرشناسی دید یکی را بمحکمه خواسته ازو مشاوره می خواهد و عقیده او را در دوسیه نوشته بامضای او می رساند. اگر حاجب به بیشتر از یک نفر دید مانعی از خواستن نخواهد بود. بهر حال باید مقصود مشاوره باشد نه تفویض حکمیت بایشان. مگر خود دو طرف کسی یا کسانی را بتراضی تعیین و تفویض حکمیت بایشان بکنند. در اینصورت عقیده آنان باتفاق یا باکثرت حجت بوده حاکم حق رد آن را نخواهد داشت.

بند چهل و هشتم - اگر یکی از مدعی یا مدعی علیه دیدن محلی را مستند دعوی یا دفاع خود قرار داد حاکم استناد او را پذیرفته و شخص او محل را دیدار می کند.^۱

بند چهل و نهم - اگر دعوایی جنبه فنی دارد و یکی از دو طرف استناد بعقیده آشنایان آن فن کرده محکمه می تواند این استناد را پذیرفته یک یا چند نفر از آشنایان آن فن را بمحکمه خواسته بعنوان مشاوره عقیده آنان را بپرسد. هم دو طرف می توانند به تراضی کسانی را انتخاب و تفویض حکمیت بایشان بکنند که در این صورت عقیده آنان باتفاق یا باکثرت حجت بوده حاکم حق رد آنرا نخواهد داشت.

۶- رسیدگی دوم

بند پنجاهم - بموجب بند دوم این قانون اگر محکوم علیه خواست می تواند در مدت پنج روز از تاریخ اعلام رأی رسیدگی دوم بخواهد. باین نحو که کلیه اعتراض خود را در ورقی نوشته و آنرا در دو نسخه بدفتردار محکمه یکم می سپارد و دفتردار مطابق بند هجدهم آن را با دوسیه بدفتر محکمه دوم میفرستد.

در این رسیدگی دعوی یا دفاع جدیدی پذیرفته نمی شود. ولی اسناد جدید در تأیید دعوی یا دفاع اول می توان ابراز کرد.

بند پنجاه و یکم - در این رسیدگی نیز باید دو طرف در جلسه حاضر شوند و اگر یکی غیبت کرد هرگاه غایب درخواست کننده رسیدگی دوم است حاکم درخواست او را ابطال کرده دوسیه را برای اجرای حکم یکم نزد حاکم یکم پس می فرستد. و هرگاه غایب طرف دیگر است حاکم دفاعات او را در جواب اعتراض بر حکم و اسنادی که در این رسیدگی درآورده بهیچ شمرده از روی مفاد دیگر اوراق در باب تأیید یا نقض حکم اقدام می کند. دستورهای دیگر رسیدگی مطابق رسیدگی یکم است.

۷- رسیدگی سوم

بند پنجاه و دوم - مطابق بند سوم اگر حکم دوم با حکم یکم یکسان نبود محکوم علیه این حکم میتواند در مدت پنج روز از تاریخ اعلام رأی رسیدگی سوم بخواهد. و هرگاه تنها یک قسمت دو حکم نایکسان است تنها از این قسمت میتواند رسیدگی سوم بخواهد. باین نحو که اعتراض خود را در ورقی نوشته در دو نسخه بدفتر محکمه دوم می سپارد و دفتر بیدرنگ آن را با دوسیه بدفتر محکمه سوم می فرستد.

در این رسیدگی نه دعوی یا دفاع جدید و نه سند جدید از هیچ طرف پذیرفته نیست.

۱- تحقیق محلی که در قانون اروپایی قید شده چون مفهوم درستی ندارد در اینجا قید نشده.

بند پنجاه و سوم - حاکم سوم دوسیه را خوانده اگر به رسیدگی و پرسش دیگری حاجت نیست بیدرنگ رأی می دهد و اگر نه دستور تعیین جلسه داده پس از رسیدگی رأی صادر می کند.

بند پنجاه و چهارم - حاکم سوم رأی هر یکی از دو حکم پیش را که موافق قانون دید با آن موافقت کرده آن دیگری را لغو می کند و اگر با هیچ یک از دو رأی موافق نبود رأی سومی داده آن دو رأی را لغو می سازد. ولی تا حاجت اکید نباشد باین ترتیب مبادرت نمی نماید.

۸ - اجرا

بند پنجاه و پنجم - احکام ذیل اجرا می شود :

- ۱- حکم قاضی یکم که در مدت پنج روز رسیدگی دوم درباره آن خواسته نشده.
 - ۲- حکم قاضی دوم که بموافقت حکم قاضی یکم صدور یافته یا اگر مخالف است در مدت پنج روز رسیدگی سوم درباره آن خواسته نشده. (جهت یکسان و نایکسان بمنزله حکم جداگانه است مگر در خور جداگانگی نباشد).
 - ۳- حکم قاضی سوم.
- بند پنجاه و ششم** - قاضی [ای] که حکم او باید اجرا شود بخواهش محکوم علیه سوادى از حکم بمأمور سپرده در ذیل آن دستور اجرا میدهد.
- بند پنجاه و هفتم** - باخذ دستور مأمور بیدرنگ بسراغ محکوم علیه رفته دستور اجرا را باو اعلام می دارد که اگر مفاد آن را بیدرنگ بکار بست رسیدی از محکوم له بعنوان اجرای حکم گرفته باز میگردد و اگر نه محکوم علیه را بعدلیه جلب و توقیف می کند و او در توقیف می ماند تا هنگامی که حکم اجرا شود.
- بند پنجاه و هشتم** - مأمور اجرا حق هیچگونه تخلف از مفاد دستور حاکم و حق مهلت دادن به محکوم علیه ندارد.
- بند پنجاه و نهم** - محکوم له می تواند بمحکوم علیه مهلت داده او را از بند خلاص نماید و پس از مدتی بار دیگر حبس او را بخواهد ولی این کار بیش از یکبار ازو پذیرفته نیست.
- بند شصتم** - با همه محبوسى محکوم علیه ، محکوم له می تواند توقیف اموال او را نیز بخواهد.
- بند شصت و یکم** - اگر توقیف اموال منقوله درخواست شود مأمور اموال را در خانه ای نهاده یک هفته صبر می کند که اگر معارضی پیدا نشد اعلان هراج داده میفروشد.
- مخارج اعلان و هراج بعهدۀ محکوم علیه است که اگر نداد مأمور از هراج صرفنظر کرده اموال را با دست مقومی تقویم نموده از بابت محکوم به بمحکوم له می سپارد.

بند شصت و دوم - هر مالی که در خانه یا مغازه یا حجره محکوم علیه است مال اوست مگر خلاف آن ثابت شود. اثاث خانه مشترک میانه او و زن اوست. اگر خانه یا حجره یا مغازه مشترک فیه است اموال نیز مشترک فیه محسوب خواهد بود.

بند شصت و سوم - اگر توقیف اموال غیر منقوله تقاضا شود مأمور توقیف نامه را با داریه ثبت محل ارسال و در همان موقع بخرج محکوم علیه اعلان مزایده را برای یکماه بعد نشر می کند. و اگر محکوم علیه خرج اعلان را نپرداخت یا در موقع هراج کسی حضور نیافت مأمور ملک را تقویم نموده از بابت محکوم به بمحکوم له تفویض مینماید.

بند شصت و چهارم - پس از این اعمال اگر محکوم به پاک پرداخته شده محکوم علیه از بند خلاص میشود.

۹ - تنگدستی و نداری

بند شصت و پنجم - در رسیدگی یکم مدعی علیه می تواند در ضمن لایحه یا در جلسه محاکمه دعوی تنگدستی کرده درخواست قسط بندی نماید یا دعوی نداری نموده درخواست مهلت تا هنگام دارایی بکند. نیز می تواند پس از صدور حکم یکم چنین درخواستی را بکند. بهر حال این درخواست دلیل تصدیق دعوی محسوب نخواهد بود.

بند شصت و ششم - دعوی تنگدستی یا نداری در هر حال که اقامه شود محکمه رسیدگی کرده در صورت ثبوت آن حکم اقساط یا مهلت صادر می نماید. این دعوی و حکم از هرباره تابع مقررات دعاوی عامه است.

بند شصت و هفتم - حکم نداری و مهلت تا یکسال اعتبار دارد و پس از یکسال اگر دارایی پیدا نشده دوباره باید رسیدگی شده و حکم داده شود و اگر نه شخص مزبور از حبس مصون نخواهد بود.

بند شصت و هشتم - اگر پس از صدور حکم نداری اموالی از شخص مزبور پیدا شده اموال توقیف شده و حکم نداری از اعتبار می افتد که مأمور می تواند شخص او را نیز توقیف کند. بعلاوه شخص مزبور بسزایی که در قانون برای دعوی نداری دروغی مقرر است محکوم میشود.

بند شصت و نهم - اگر محکوم علیه در ضمن اقدام اجرایی دعوی تنگدستی یا نداری کرد مأمور اجرا او را نزد حاکم می برد که با ضامن یا کفیل یک هفته او را برای اقامه دعوی خود آزاد سازد. و اگر در یک هفته دعوی اقامه نشده دوباره او را بمحبس جلب می نماید.

۱۰ - کوی بان

بند هفتادم - برای رسیدگی بدعاوی تا اندازه پنجاه تومان و رفع اختلاف دو شریک یا دو همسایه و جلوگیری از تقلب اصناف و رفع گفتگوهای سرکوجه در شهرها و قصبه ها باندازه حاجت هر شهر یا قصبه قضاتی بنام « کویبان » (در بازار « بازاربان » نامیده خواهد بود) برگمارده میشود.

بند هفتاد و یکم - هر کویبانی مرکزی در محله یا بازار داشته باندازه حاجت ، شاگردانی زیردست او خواهد بود.

بند هفتاد و دوم - هر شاگرد کویبانی نشان برای شناختگی داشته در محله یا بازار گردیده مواظبت کارها را می کند و هر شکایتی که باو اظهار میشود بیدرنگ بمحل رفته رسیدگی مینماید.

بند هفتاد و سوم - شاگرد کویبان اگر توانست نزاع و اختلاف را بمیانگیری رفع نماید رضایتنامه ای از شاکی گرفته در ضمن راپورت نزد کویبان میفرستد و اگر رفع نزاع و گفتگو نشد پس از تحقیق و رسیدگی و نوشتن صورت جلسه طرفین را نزد کویبان حاضر می کند.

بند هفتاد و چهارم - اگر شکایتی یکسره بخود کویبان برسد یکی از شاگردان را برای اقدام بر طبق ماده فوق مأمور می سازد.

بند هفتاد و پنجم - در شهرها یا در پاره ای از آنها می توان شاگرد کویبانی را باآژانهای کمیساریا سپرد. در دیهها می توان کدخدا را به کویبانی برگمارد.

بند هفتاد و ششم - هر دعوایی که بنحو فوق نزد کویبان آورده میشود بیدرنگ رسیدگی کرده حکم میدهد و این حکم بیدرنگ اجرا میشود.

بند هفتاد و هفتم - اگر کویبان دعوایی را خارج از صلاحیت خود دید دوسیه را بمحکمه یکم فرستاده شاکی را نیز بانجا راهنمایی می کند که از روی دستور قانون تظلم نماید.

انجام